6 Vols

6714

5228 ROZAT AL SUFFA, or the Garden of Purity or Truth, a General History of Persia from the Creation to A. D. 1505, by MIRKOND, *well written and in excellent condition, the seven Sections and Conclusion, complete in* 6 vols. fol. *neat*, 16*l*. 16*s*.

"This is the most esteemed History in the Persian language. The author was the celebrated Mahammed Mir-Khavund Shah. It is dedicated to Aly Shir, Vizier of Sultan Hussein, the Patron of the learned of his time, and himself a Poet and Author of note."—*Stewart's Cat.*

ROZAT AL SUFFA, or the Garden of Purity or Truth.

Five Volumes.

This Work is a general History of the World by Mahummud Bin Khawind Shaw, Bin Mhamood, commonly called Khondemir, finished in the Year 930 of the Mahummedan Æra, during the Reign of Houssein Emperor of Persia, at the request of Meer Alishere Governor of Herât.

Vol. 1*st contains* a Preface, shewing the Author's Motives for composing the Work, and an Essay on the Advantages of Historical Knowledge. Next follows an Account of the Creation, the Genii and Giants, the Fall of Man, History of the Patriarchs and Prophets, of the Jews to the Death of Solomon, and Account of the Sages and Philosophers of Greece and Rome.

Volume 2*d comprizes* the Remainder of the History of the Sages, the later Prophets and those of Christ and the Mahummedan Legislator, also the Ancient Monarchies of Asia to the Death of Yezdjird, when the Mussulmaun Power was established in Persia.

Vol. 3*d contains* the History of the Twelve Imaums or Descendants of Ali, also of the Ommiad and Abasside Caliphs to the Sacking of Bagdad by Hullakoo Khan Emperor of the Tartars.

Vol. 4*th contains* the History of the Sovereigns contemporary with the Abasside Caliphs to the Conquests of Timour with that of his Descendants.

Vol. 5*th contains* the History of the Sultaun Houssein Emperor of Persia, and a Geographical Description of the World.

Howell & Stewart, 295 Holborn, London, Successors to Ogle Duncan & Co.

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES

DEPARTMENT OF MIDDLE EASTERN STUDIES UNIVERSITY OF MELBOURNE

Part of Vol 1st
of
Rozat al Suffeh
or
Garden of Purity
by
Mahummud, Bin Khawind Shaw, Bin
Khamood, vulgo Mirkhond, composed
under the Patronage of and dedicated to Meer
Alisheere Governor of Heraat.

This Volume, 1st of Vol. 1st
contains a Preface explanatory of the Cause
of writing the work,

Introduction on the advantages
of Historical Knowledge.

Section 1st

Account of Creation, The Genii, the Patriarchs
and Prophets, according to the various
Traditions of Jews, Xtians & Mussulmauns,
to the death of King Solomon. Beginning
of the History of the ancient Sages.

D'Herbelot confounds Mirkhond and Khondemir.
Rozat al Saffeh is the work of Mirkhond. —
Khondemir, the son of Mirkhond, only a-
bridged his father's work, under the Patro-
nage of the same celebrated Ali-schir —

CPC

Howell & Stewart
295 Holborn
London
Succefsors to
Ogle Duncan & Co.

بسم الله الرحمن الرحيم

زیب فهرست نسخهٔ مفاخر انبیاء عالی مکان و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ مآثر سلاطین گردون
توان شکر منعمیست که مبدعات عالم نبات بر خوان احسان او نواله ایست و رشحات
سرچشمهٔ حیات از بحر امتنانش پیاله متکلمیکه مقال فصحای عرب در نعت کلمات
فصاحت آیاتش عاجز و الکن و زبان بیان بلغای عجم در وصف مقالات
بلاغت سماتش قاصر و ابکم است قدیمی که اوائل تاریخ نامهٔ خطبهٔ حمد و ثنای
الدی او نظام نگیرد و تواریخ اوائل بی تذکرهٔ اسمای حسنی او انتظام نپذیرد
و تقلب ایام دولت ملوک کامکار و سلاطین نامدار دلیل ساطع و حجت
قاطع دوام پادشاهی اوست و تبدل شهور و اعوام حشمت خواقین عالمقدار
و جهاندار سپهر اقتدار آیهٔ ظاهر و علامت باهر بقای الهی از قهرمان ارادت
نافذ علتش مطعون من یفسد فیها از وفور تلطف و ترحم بر متکای جلالت و مسند
خلافت انی جاعل فی الارض خلیفه متمکن ساخت و مقبول مسجان ملاء اعلی را
بکمال استغنا و تعظیم از سریر کرامت مصیر فضای ملکوت بر خاک ادبار و ساحت بوار
فاخرج منها فانک رجیم انداخت کریمی که جنس انس و معشر بشر را اکرامت موفور لقد کرّمنا
و لقد مکّنّا بنی آدم مفتخر و سرافراز داشت و در اطراف ربع مسکون و جهان بوقلمون
تملک و استعمرکم فیها علم دولت ایشان برافراشت و رایت فتح آیت پادشاهان
عادل را بذروهٔ فرمان برداری و اوج گیتی کشائی رسانیده و صفحهٔ تیغ مجاهدان

بر دل

بر دل را آمرآت جمال نمای عروس فتح و ظفر گردانید مقتدری که در ایجاد و اکمال
موجودات بآلات و ادوات محتاج نشد و در استحصال و استکمال مکونات
بمظاهرت و معاونت مفتقر نگشت مصوری که بکلک تصویر در تشکیل منظور
نظر عنایت خویش بر وجه احسن چهره کشائی نمود که و لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم و در کمال احسن تقویم و جودت ترکیب او آیتی مبنی
و علامتی مبین نصب فرمود که صورکم فاحسن صورکم نگارندهٔ
پیکر انس و جان نویسندهٔ دفتر کن فکان بشر را شرف داد از لطف جود
بتشریف ادراک فضل و جود زهی حکیمی لطیف که چون کارخانهٔ آفرینش
بقالب وجود انسانی تکمیل یافت از عین حکمت و محض لطف صدر بارگاه
شهود را بذوات ملائکهٔ عظام تزئین داده مرکز دایرهٔ هستی را بتمکن
و استقرار افراد گرم مصدر خیر و شر ند زیب و زینت بخشید و بنابر آنکه طبقهٔ
ثانیه بحسب تباین قابلیات اصلی و تفاوت استعدادات جبلی باصناف
متعدده منقسم گشتند و هر کس را از ین طایفه استحقاق آن نبود که بتوسط
اجتهاد نفس خویش بمبادی عالیه تشبه نموده و معرفت حضرت الوهیت
حاصل کرده بمقصود واصل شدی و بمجرد راه نمائی عقل شبهه اندور سلوک
مسالک هدایت از وی صدور یافته گرد سرادقات عزت گشتی حضرت مهیمن
کارساز تعالت صفاته و توالت عطیاته هم از جنس ایشان انبیای رفیع
الشان و رسل معجز نشان که هر یک درّ دریای اصطفا و درّی برج اجتبا اند
متسمی بسمت تعلق و تجرد و متصف بصفت تقید و تفرد برانگیخت تا بمناسبت
تجرد فیض از عالم اقدس گرفته بعلاقهٔ تعلق سرگشتگان فیافی ضلالت
و لب تشنگان بوادی غوایت را بهامن هدایت و سرچشمهٔ عنایت دلالت
نمودند و مدتی ممتد ارسال رسل متعاقب و آثار ایشان متواصل بود
تا آفتاب رسالت علیا از مطلع بطحا طالع شد و نور نبوت عظمی از مشرق ام

جودت بالضم و الفتح الف ای حاذق جیدا نیکو صراح

بشر

کوکب دری ستارهٔ روشن صراح

سرور

القوی شارق گشت یعنی حضرت سید انبیا و اصفیا گذارندهٔ اسرار غیب و رسانندهٔ مع الله
اخبار لاریب نوبادهٔ چمن کاینات فهرست کارنامهٔ مکونات سلطان تختگاه لی
مشرف بتشریف لعمرک الله شمع محراب نبوت و امامت محرم خلوتخانهٔ
قرب و کرامت صاحب امکان قاب قوسین او ادنی خورشید آسمان زویت
لی الارض فرایت مشارقها ومغاربها مصطفی مکی محبتی مهتدی قرشی مقتدای
هاشمی شرف دودمان لوی بن غالب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله
علیه وسلم ندای کلمهٔ کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بگوش مقیمان خطهٔ
خاک و ساکنان طبقات افلاک رسانید و صلای مقولهٔ بعثت الی الاسود
الاحمر درین گنبد نیلگون و حجرهٔ اخضر افکند مقدمی که مبدا فطرت مخلوقات
نور جبین همایونش بود که اول ما خلق الله تعالی نوری فرخنده مقدمی که
انتهای ظهور شرایع دعوت کریمش آمد که ولکن رسول الله و خاتم النبیین
سروری که و سم سنان جانستانش پهلوی پهلوانان ربیعه و مضر را نزار
گردانید و بیم حدت تیغ آتش فشانش تشنگان بنی غالب را بچشمهٔ شفاعت
و منزل ابرار رسانید پیغمبری که معجزات باهرات قدر او تا دامن آخر
الزمان بر قوم بقا مرقوم است و آیات ظاهرات امر او تا ساعت قیام
و قیام ساعت بسمت دوام موسوم بلند مقداری که در شب معراج
از خط عنبر ابر فرازنهٔ طارم خضرا پرواز کرده جناح رافت و عاطفت
بر حال گوشه نشینان خطایر قدس مبسوط ساخت شاه سواری که از آن
منزل پاک عنان عزیمت انعطاف داده بتربیت قاطنان مرکز خاک
پرداخت راه نوروی که غبار براقش باتفاق اکلیل مفارق اشراف
عالم علویت جهان گردی که گرد نعلین مبارکش باستحقاق توتیای
دیدهٔ اعیان خاکدان سفلی است ﴿ آن بر زمین قبلهٔ افلاکیان
بر فلک امید که خاکیان ﴾ اللهم صل علیه وعلی آله وعترته واصحابه

شایق
موق
عوق

نعل

وعترته

بانقطاع

وعترته صلوة لا تنقضی بانقضاء الدهور والایام و لا تنقطع بانقطاع الشهور والا
عوام وسلم علیه وعلیهم تسلیما دایما مبارکا کثیرا اما بعد چنین گوید راقم
این حروف و ملفق الفاظ ظاهرة المعانی و ناظم این عقود و عبارات راسخة
المبانی اقل عباد الله الملک الودود محمد ابن خاوندشاه بن محمود غفر الله تعالی
سیئات اعماله و تجاوز عن صادرات افعاله که در بهار عالم جوانی و اوسط
ایام زندگانی که بهترین اوقات و خوشترین اوان حیات است خاطر فاتر
و ضمیر کسیر بمطالعهٔ کتب تواریخ که سبب وقوف بر اوضاع اهل عالم و موجب
اطلاع بر کیفیت سلوک طوایف امم مایل و مشعوف می بود و گاهی که علایق
کلیه و شواغل جزئیه که هر یک از ابنای زمان را فراخور مرتبه دست می دهد
هر روی نمودی نظر بر صفحات حالات سلف و روایات خلف کماشتی تا جان
بلب رسیده و دل از تن رمیده را بدان الفت و استیناسی بحصول می پیوستی
و بعضی از اوقات شمه از نوادر حکایات در مجمع افاضل و محفل ارباب
فضایل بر وجهی القا کردی که مستحسن اصحاب آداب آمده بشرف ارتضا
مقرون گشتی و در خلال این احوال کرة بعد اخری جمعی از اخوان صفا
متحلی بزیور فضیلت و حلیهٔ وفا التماس می نمودند بل امری فرمودند که
چون درین باب کتابی مشتمل بر فواید و منقح از زواید محتوی بر معظمات
وقایع رسل و انبیا و مجاری امور ملوک و خلفا منطوی بر شرح حالات
صنادید انام و بسط واقعات اکابر ایام ساخته و پرداخته آید
با وجود حرکت سلسلهٔ اقبال باسعاف و انجاح ملتمس دوستان عدیم
المثال بنا بر عدم رواج نقد هنر و خلو عرصهٔ گیتی از وجود حکام هنرپرور
و موانع متنوع دیگر حصول مقصود در حیز تاخیر و تعویق می بود و
انکشاف جمال مطلوب بهیچ وجه روی نمی نمود زیرا که سخن آرای ازهر
و دل آسوده باید نه دستی در آرزوی مراد در زنخ برده و دلی باندیشه

رسوخ
استوار
صراح

منقح
پاک
پاکیزه کردن
صراح

را دست

دیدار فراغت فرسوده چه در زمان پیشین طایفه از فضلا که از تمام این شیوه
نموده‌اند و با مثال این اشغال اشتغال فرموده‌اند و دریای معنی با لماس ذهن و
وقاد سفته‌اند بتقویت و تربیت ارباب دولت و اهل سعادت بمقصود فایز شده‌اند
و باشعه انوار عنایت این طبقه راه بمنزل مراد برده‌اند زمین بالا اتران کین جنس گفته‌اند
ببازوی کسان این لعل سفته‌اند ۰ بدولت دانشمند اندیشه را بسی نشاید بلعل
سفتن جز با لماس ۰ سخنهای ز رفعت بر ثریا ۰ اسباب همتان شد مهیا ملخص سخن
آنکه چون اکثر روزگار ناپایدار بعطلت و بطالت بگذشت چنانکه بگذرد باد
بدشت ملهم صواب نعمت تنبیه ارزانی داشته از تضییع اوقات حیات و ایام — اوقات م
زندگانی و فقدان ملتمس یاران یکدل و رفیقان همنفس با دلی پریشان
و دماغی مشوش و حالی خراب و مساعدی نایاب سر بگریبان تفکر برده و پای
در دامن عزلت کشیده لحظه در دریای اندوه و تحیر غوطه می خوردم و گاهی — بلحظه
در بیابان بی پایان اندیشه و تدبیر سرگشته می گشتم و راه بکعبه مقصود نمی‌بردم
و مدتی دیگر روزگار تیره بدین و تیره گذران بود که ناگاه نسیم عنایت الهی در اهتزاز
آمده و ایام بی سامان تا فرجام گذشته زمان خجسته آغاز فرخنده انجام رسید
و شب اندوه اندوز جهل در مغرب عدم متواری شده صبح طرب افزای فضل
از مشرق امید بدمید ۰ صبح ظفر از مشرق امید بر آمد ۰ اصحاب غرض را شب
سودا بسر آمد تعبیر این ابهام و تفصیل این اجمال آنکه چند نصفت
و عدالت و منصب ریاست و ایالت و رتبه سخن وری و مرتبه ارجمند — بلند
هنرپروری بوجود پسندیده سمات و ذات متعالیه الصفات حضرت عالی
منزلت معالی منقبت ناصب رایات معدلت و انصاف ناسخ آیات
مظلمت و اعتساف مقرب حضرت سلطانی موتمن دولت خاقانی ملاذ — واعطاف
کار گاه آفرینش مردم دیده اهل بینش جامع کمالات علمی و عملی فایز بسعادت — بدل فایز
ابدی و ازلی کاشف استار اسرار قدم واقف کنوز رموز حکم صوفی صفت

صافی ضمیر

صافی ضمیر صاحب حشمت صایب تدبیر نظام الدولة والدین امیر علیشیر
متع الله المسلمین بدوام اقباله و انجح بالنجاح جمیع مقاصده و آماله محلی
و آراسته شد و گلزار حال ارباب دانش از خار نامرادی محلی و پیراسته
آمد و دوحه آمال اصحاب درایت از فیض غمام انعام او طراوت و تازگی
بخشید و شجره اقبال فضل از نسیم ریاض امتنانش مثمر و بارور
گشت و من بنده کمینه که در انتظار اشراق آفتاب احسان دولتمندی — اهل
چنین بشبهای ناکامی تا طلوع صبح صادق ستاره می شمردم و مدتی
دیر باز و هنگام دور و دراز از ضعف طالع و بخت نامساعد بنابر
اغوای طایفه بدآموز ناجنس و ضلال شیاطین جن و انس از
استسعاد آمدن مجلس خاص و شرف التفات عام آن مربی ارباب
عمایم و غیرهم مایوس و محروم ماندم و از غایت اضطراب در صباح
و مسا از باد صبا که پیغمبر بی کسان و رسول مستمندان است التماس
مینمودم که بعرض آن بحر موهبت و احسان مضمون این مقال را
رساند که ۰ بدست بوس تو دریا از آن نمی آید ۰ که با وجود توانش مکنت
نثار نمانده ۰ چنان ز موج عطای تو غوطه خورد جهان ۰ کز آن میانه جز این
بنده بر کنار نماند ۰ و مع ذلک میدانستم که نقصانی که در قبول فیض از
مبدای فیاض واقع می شود از جانب مستفیض می باشد نه از قبل
مفیض ۰ نقصان ز قابل است و گرنه علی الدوام ۰ فیض سعادتش
همه کس را برابر است ۰ تا روزی از ایام سعادت بخش بمساعدت
روزگار ملک بعین عنایت پروردگار قاید توفیق عنان توجه کشان — گرفته
باستان فرخنده نشان آورد و چون بموهبت بساط بوس فایز شدم
الحق روحی دیدم مصور و ملکی یافتم در صورت بشر که ذات کرامت
آیاتش بفنون فضایل و آداب از افاضل زمان ممتاز بود و بمع

در آکس در ادراک دقایق بیان و حقایق معانی در نظر بصیرت سرآمد
طباع اماثل دوران مینمود سینه بی کینه اش مخزن اسرار غیب و زبان
گوهر افشانش ترجمان اخبار لاریب نکات اشعارش بلطافت شعارش
در کسوت عبارت چون رشحات آب حیوان در سیاهی منزل گرفته و نقوش
سواد ابیات فصاحت دثارش در ظروف حروف مانند نور باهره در
چشم اهل بینش ماوی پذیرفته دقیقهای معانیش در لباس حروف
چو در سیاهی شب روشنی پروین است بعد از تمهید این مقدمات
صورت حال آنکه چون بنده قلیل البضاعة و عدیم الاستطاعة مشمول
عاطفت بی کرانه او گشته و رخصت انصراف یافته بکنج محنت خانه مراجعت
کردم این تمنا در سر و این اندیشه در خاطر پیدا شد که آیا باظهار کدام
وسیله دل بند در سلک منتصبان عتبه علیه اش انتظام و بعرض — منتسبان
کدام بضاعت مزجاة در محط ارکیل بر و عاطفت آنحضرت محظوظ
و بهره ور گردم درین قضیه روز بشب آوردم و شبها بروز رسانیدم
عاقبت بقوت طبع فکرت پیشه بعد از تامل و اندیشه با پیر خرد که راهنمای
خرد و بزرگ است کیفیت واقعه را در میان نهادم و در استحصال مطلوب — حصول
ره یابی مشورت فرمودم مرشد عقل که در اصابت تدبیر محتاج الیه
برنا و پیر است در گوشش جان از سر شفقت گفت که چون آن قبله
روزگار و این مقبول قلوب روشن دلان اخبار و ابرار با وجود
آنکه در فن تاریخ و ایراد اخبار و استحضار احوال و آثار امم سابقه — را ایراد
بر مورخان زمان سابق و لاحق در میزان خرد راجح و فایق آمده
باستماع وقایع و قضایای گذشته جنان مایل و راغب است که عقول
و اوهام در آن حیران و متعجب است اکنون وظیفه آنکه بتالیف
مجموعه باید پرداخت که مبنی باشد از مجاری حالات انبیا و مرسلین

وخلفا و سلاطین

وخلفا و سلاطین و مخبر از واقعات و صادرات افعال اعیان و اشراف
و اکابر آفاق و اطراف بر وجهی که قلم منشی سپهر رقم نسخ بر کلمات منسق
آن نتواند کشید و تند باد حادثات چرخ اوراق مجتمع اجزا متفرق نتواند
گردانید ٭ بناهای آباد گردد خراب ٭ ز باران و از تابش آفتاب ٭
سخن را بنایی بیفگن بلند ٭ که از باد و باران نیابد گزند ٭ و چون سخن هدایت
آنکه عقل معقول نموده بعد از استخاره موقوف رای عالم آرای
گشت این حدیث مستحسن و مطبوع طبع وقادش آمد اشارت عالی
نافذ گشت که بر مقتضی صواب دید آن مجتهد مصیب بترتیب تاریخی مبادرت
باید نمود که عباراتش از خط و خال مجاز و استعاره خالی و از وصمت
سرق و غارت عاری باشد و از عیب ابهام و اغلاق دور و نزدیک
بسرحد وضوح و ظهور بین الاکثار و الاختصار مشتمل بر مقدمه و هفت
قسم و خاتمه چنانچه هر قسمی را کتابی توان خواند و نسخه علیحده اعتبار
توان فرمود و من بنده مطیع انی بالامر العالی انگشت قبول بر دیده
طاعت نهاده مانند قلم در تحریر کتابی چنین کمر خدمت بستم و زبان
سوال باسعاف آنچه موقوف علیه این امر خطیر است از کتب تاریخ
و منزلی که بفراغ بال در آنجا بتسوید اوراق اشتغال توان
نمود و غیر ذلک گشادم و مجموع متمنیات بعز قبول آن موید بتایید
سبحانی اعنی مقرب الحضرت السلطانی اقتران یافته خانه را که بیمن
مقدم فرخنده آثارش اختصاصی داشت در خانقاه خلاصه
بر کنار نهر انجیل در محاذی مدرسه اخلاصیه که معمار همت عالی نهمتش
احداث فرموده است و ذکر این عمارات و سایر ابنیه رفیعه آن
بلند مرتبه در موضع خود مشروح بباید انشاء الله تعالی عنایت
فرموده ٭ هیچ سایل بخوشدلی و بخشم ٭ لا در ابروی او ندید بچشم

تا بنیاد ز سایلان نشوید همه چیز از بیار کوید کیر و بی مبالغه و تکلف
دخوش آمد و تصلف اکر خاطر خطیرش با عزاز و احترام علما اعلام
و فضلا انام مایل نشدی نقش علوم معقول و منقول از صفحات ضمایر اصحاب
تحقیق و تقلید منعدم و زایل گشتی و در خط خراسان فردی نماندی کر فارق
بودی میان خط و سطح و ما یجوز و ما لا یجوز و اکر ضمیر آفتاب تاثیرش پرتو
التفات بر حال عاجزان و مستمندان نیفکندی کر وجود امثال ما افتاده کان و
خاکساران را بدان مقدار توتیا که در دیده کشند از دست تنک چشمان و حاسدان
متنوع در اقلیم رابع که دیدی و چون تعداد اعمال خیر و اصناف بر و کثرت
فضایل و عموم فواضل مجلدی علحده باید حتیم بر دعا ولی سلطنت پایه اولی
حضرت آلی جناب مملکت پناهی را حیات طبیعی کرامت فرمود ذات مرضیة الصفات
او را پیوسته با فاضه خیرات و اشاعه حسنات مقرون دارد و از تطرق حوادث
دهر بو قلمون محفوظ و مامون کرداناد بحرمت نبیه النبیه و عترة و ذریة
و بناء علیه شرعت فی المقدمة و المقصود بعنایت واهب الخیر و مفیض الجود بر
مقتضی رای صواب نمای مالک ممالک دانش که چراغ سراچه آفرینش است
این کتاب که بروضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا بر مقدمه و هفت قسم
و خاتمه ترتیب یافته **مقدمه** در بیان فواید علم تاریخ و احتیاج ارباب فرمان
بدان و آنچه تتبع این فن واجب است **قسم اول** در بیان مخلوقات و ذکر
جان و شرح قصص انبیا و عدد ایشان علیهم التحیة و السلام و بیان وقایع
ملوک عجم و حکمای ما تقدم **قسم دوم** در بیان غزوات و حالات و علیهم اجمعین
قسم سیوم در بیان وقایع و احوال ایمه اثنی عشر و بنی امیه و خلفای عباسیه
قسم چهارم پادشاهان که معاصر عباسیان بوده اند **قسم پنجم** در بیان خروج
و تسلط پادشاه جهانگیر خان و حکومت اولاد او در ایران **قسم ششم** در بیان
ظهور جلوس حضرت صاحب القران کیتی ستان قطب الدنیا و الدین امیر تیمور

کورکان

کورکان انار الله برهانه بر سریر سلطنت و جهانبانی و کیفیت تسخیر او عالم را
و شرح حکومت اکثر اولاد نامدارش **قسم هفتم** در بیان فرمان روایی
و کشورکشایی پادشاه مؤید کامکار خلاصه نتایج هفت و چهار شهریار
زمین و زمان معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان
لا زالت رایات اولیا دولته عالیه منصورة و اعلام اعدا مملکته خافضة
منکسرة **خاتمه** در بیان حکایات مختلفه موجودات ربع مسکون و شمه از
غرایب و آثار صنع و قدرت صانع بیچون که کن فیکون **مقدمه** بر هوشمندان
صاحب خبرت پوشیده نماند که علم تاریخ متضمن فواید بسیار است و ایراد
مجموع آنها موجب اطناب و اکثار است مالا یدرک کله لا یترک کله از ذکر بعضی
از آن فواید چاره نیست تا صاحبان ذکا و فطنت را میل بمطالعه
این فن شریف و رغبت در فن معرفت این علم زیاده شود
و شغف در اکتساب آن بیشتر نمایند و اکنون قلم مشکین رقم ده فایده
درین نسخه از کتب معتبر باندک تغییری در عبارت نقل می کند و غرض از
تصریح بنقل آنکه اگر اعتراضی وارد گردد اذکیا دانند مورد آن کیست
فایده اول آنکه بنی آدم را معرفت اشیا از طریق حس و عقل میسر شود
و از جمله محسوسات بعضی مشاهدات و بعضی دیگر مسموعات است و بر
خداوندان عقول روشن شده که احوال عالم را کما ینبغی بطریق
عقل معلوم نتوان کرد و نیز محال است که شخصی واحد از افراد بشری
چندانکه مدت بقای عالم است واقعات و حالات عالمیان را مشاهده
کند و بخیر و شر آن از طریق معاینه وقوف یابد پس طریق شناختن احوال
عالم و عالمیان و اوضاع و اطوار ایشان طریق تامل باشد در علم تاریخ
که مبنی بر مسموعات است و هیچ علم دیگر غالبا متکفل این معنی نیست
فایده دوم آنکه علم تاریخ علمی است که خرمی و بشاشت از وی حاصل آید

وزنگ سآمت و ملالت از آینه خاطر زداید و صاحب خرد داند که حاسه سمع
و بصر از حواس انسانی مرتبه علیا دارد چنانچه حس بصر از ملاحظه صور
حسنه محظوظ میشود و ملال نمی آرد و حس سمع نیز از استماع اخبار و آثار
ملول نمیگردد بلکه هر لحظه او را بهجتی می افزاید چه اخبار و استخبار در جبلت بشری
مرکوز است و طباع بنی ادم بران مجبول و در امثال وارد ست که لا یشبع
العین من نظر و لا السمع من خبر و لا الارض من مطر فایده سیوم انکه فن
تاریخ با وجود کثرت فواید سهل المآخذ است و در استحصال آن زیاد کلفت
و مشقتی نیست و مبنی آن بر حفظ است و بس چون کسی وقایع گذشتگان را
محافظت نماید و بمطالعه آن شغل کرد و چه نیل امال و امانی بر تتبع آن اوقات
حرف کند هر چند زودتر بمطالب و مقصود فایز گردد فایده چهارم انکه چون
ممارست این فن کسی را دست دهد و بر اقوال مختلف اطلاع یابد که انچه موافق
روایات ثقات باشد مختار و صادق و هر چه مخالف بود مردود و کاذب
خواهد بود لاجرم شرف امتیاز حق از باطل او را حاصل گردد فایده پنجم
انکه عقلا گفته اند که تجربه بکمال می یابد و نیز تصریح نموده اند که عقل را مرتبهاست
و در هر مرتبه لفظی مناسب بر وی اطلاق کرده اند و یکی از ان جمله عقل
تجاربیست و برای تجربه حکما سه درجه اثبات کرده اند اول انکه شخصی
مباشر امری بود که نفع و ضرر آن عاید بوی گردد دوم انکه دیگری را در
واقعه مبتلا بیند که نیک و بد آن راجع بصاحب واقعه شود سیوم انکه
بر احوال متقدمان اطلاع پیدا کرده اسباب مناجح و سعادات و
عطایا و بلیات ایشان از طریق سمع معلوم وی گردد و از درجات
ثلثه هیچ درجه موکد تر از ان نیست که شخصی بنفس خود صاحب واقعه
بود و چون نقل اخبار سلف موثوق به فیه شی معروف بالتامل و یدفع
بالتاویل باشد این درجه نایب مناب و جاری مجری مرتبه اول بود لاجرم

جون حکا

جون بحکایات خرم و کاردانی طایفه گفته آید و فوز بمطالب و انواع کامرانی که
بران مترتب گشته مسطور گردد و حسن عاقبت آن بیان کرده شود سعادتمند
بدان تاسی نماید و عاقل هوشمند بدان اقتدا فرماید و بر مقتضی اولیک الذین
هدی الله فبهدیهم اقتده کاری پیش گیرد که بخیر عاقبت و خوبی خاتمت
مودی باشد و همچنین اگر ضعف رای و سستی تدبیر قومی ثبت افتد و غفلت
و نادانی جمعی گذارش یابد و وخامت انجام و سوء اختتام آن
در عبارت آید معتقد گر هوشیار بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار از ان
معنی اعتبار گیرد و متادب آموزگار بدان صورت ایقاظ یابد تا از
مضمون و حیل بینهم و بین ما یشتهون محروس ماند فایده ششم
انکه متأمل علم تاریخ را در روا افتد که بسانح شود مرتبه مشورت با عقلاء
عالم دست داده باشد و علو مرتبه این نوع مشورت نسبت با مشاورت
ابناء عصر ظاهر است چه اکابر پیشین در وقایع که ایشانرا روی
نموده مصالح خاصه خود را مرعی داشته اند و اهل مشورت این روزگار
در ازمنه حاضره منافع غیر خود نگاه میدارند و الانعطاف فهم رجال
بصواب احوال خویش بیشتر از انست که بحال دیگری در حفظ امور
خویش امین تر باشند از حفظ امور غیر پس مقرر شد که مشورت مذکوره
سابقه از مشورت حالی اولی و انفع است و لا محاله چون کسی را واقعه
افتد در طریق کشف آن ازین علم استکشاف کند نتیجه عقل جمله عقلا
بدو رسیده باشد و بدین جهت دست غوغای لشکر حوادث از تاراج
ذخایر فکرت او کشیده ماند و سواد غبار هموم باب نتایج عقول
اسلاف از لوح خاطر شسته گردد و چراغی که دیگران افروخته باشند
بلی مقاسات شدتی استصواب حسنه مهمات خود را سرانجام نماید
و در بیداء ضجرت و حیرت سرگشته نماند و مضمون کلمة السعید من وعظ

بعزه موید این معنی است و اشارت سلمان فارسی رضی الله عنه بحفر خندق
و تحسین حضرت رسالت پناه علیه التحیة والسلام او را درین امر برهانی ساطع و
حجتی قاطع است فایده هفتم آنکه شعور بعلم تاریخ سبب زیادتی عقل و وسیله
ازدیاد فضل و واسطه صحت رای و تدبیر است و لهذا بوزرجمهر که ذات کریمش
دیباچه صحف حکمت بود میگوید که علم تاریخ موید و معین رای صوابیست چه علم
باحوال سلف در صحت رای خلف شاهدی عدل و گواهی فضل است فایده
هشتم آنکه ضمایر اصحاب اقتدار و اختیار در وقوع قضایا نازله و حوادث
مشکله بسبب مطالعه این فن مطمین و برقرار ماند چه اگر گاه از مقتضیات
فلکی صعوبتی روی نماید امید فتح و کشف منقطع نگردانند زیرا که در زمان
سابق بسیار بوده است که واقعه عظمی و داهیه کبری دست داده و از محض
عنایت کردگار با سهل وجهی گذشته است بیت هزار نقش برارد زمانه و نبود
یکی در انچ در آینه تصور ماست فایده نهم آنکه شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ
بود بحصول مرتبه صبر و رضا فایز و بهره مند شود و این دو مرتبه اشرف
مراتب اصفیا و اتقیا ست چه هر گاه که در حوادث روزگار تعمق و تامل نماید
داند که ذوات کرام رسل و انبیا علیهم السلام در صفوف بلایا که از امم
سابق نسبت بدیشان تقدیم افتاد چگونه تحمل نموده اند و در طریق
مصابرت و رضا بچه کیفیت سلوک فرموده هر آینه چون واقعه عظمی روی نماید
او نیز دست در عروه وثقی صبر و حبل متین رضا زند و بدان اعتصام
فرماید و از جاده متابعت ایشان عدول جایز ندارد و لاشک که هر که
این دو خصلت حمیده را التزام نماید بسعادت دارین مسعود
گردد و از شقاوت منزلین محروس ماند فایده دهم که فی التحقیق عبارت
از چند فایده است و ارباب تواریخ مجموع را یک فایده شمرده اند ذکر اسامی
سلاطین و پادشاهان نامدار و دین و ارکان دولت و اعیان مملکت

امید

اسطوانه ستون

اساطین جمع

دهم صح

اینست

را ازدانستن

را از دانستن غرایب انقلابات و عجایب تحویلات این فن شریف که مخبر
است از قدرت قاهره حضرت مالک الملک عظم سلطانه اطلاع زیاده
شود و بنابر آنکه از تغیرات حالات گذشتگان چون متذکر گردند که نعمت
و نقمت و محنت و محنت را چندان بقایی نیست از تعاقب اقبال مغرور
نگردند و از تواتر ادبار ملول و محزون نشوند و چون سعادت ناجیان
و عادلان و شرف درجات این طبقه را معلوم فرمایند و خذلان متمردان
و عاقبت طاغیان و خیبت مراتب این طایفه نصب العین ضمیر ایشان گردد
ثمرات نیکوکاری و نتیجه بدکرداری در امور جهانداری بر رای
اصحاب قدرت ظاهر شود و هر چند در مبادی جهانگیری طریقه جباری
سپرده شیوه قهاری ظاهر سازند اکثر آن بود که از سیرت مذموم که
شیمه اهل خسران و ضلالت است عدول نمایند و از مهالک اشرار استبعاد
جسته بمسالک ابرار گرایند تا بمواهب سنیه و رغایب هنیه که حضرت الهی در دار
عقبی و منزل اعلی برای این قوم عاقبت محمود معد و مهیا فرموده مشرف
شوند تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا
والعاقبة للمتقین ذکر زیادتی احتیاج حکام بفن تاریخ از سایر انام باید
دانست که هیچ طایفه بدین علم محتاج تر از ارباب فرمان نیستند از چند
جهت اول آنکه مصالح کلیه عالم برای و رویت ایشان مفوض است
و خیر و شر که واقع می شود بتمشیت و دفع ان مامور و مکلف اند بنابرین
ایشان را از معرفت حوادث و وقایع ملکی و مکاید حروب و تدابیر اصحاب
رای چاره نباشد و مجموع این حالات ازین فن باستقصای تمام دانسته
شود دوم آنکه چون درین فن تامل فرمایند و بحصول مهمات و جریان
امور ملوک سالفه و حکام گذشته بمسامع ایشان رسد در محاسن
اخلاق و عدل و رافت و رعیت پروری و آنچه سبب بقای مملکت

منحة عطا هبه

ص بغی

ما حصل

داری است کوشش نمایند و از آنچه موجب محنت و آفت و زوال منصب و حکومت
اجتناب و احتراز واجب و لازم شمارند سیما دولتمندی بلند همت که چون در شیم
رضیه و اخلاق مرضیه پیشینیان تامل نماید او را غبطه‌ای حاصل شود و خواهد که
در اسباب نیکنامی بر قوم سابق فایق آید سیوم آنکه حکام و امرا پیوسته
بحفظ مصالح ملک مبتلا باشند و افکار ایشان باستغراق آن مهمات ملول
و افکار بود استراحت و آسایش این طبقه رفیع مکان باستماع حکایات
و تواریخ تواند بود که اوقات سامت و ملالت جهت نشاط خاطر و دفع
کلالت هیچ علمی ملایم‌تر ازین علم نیست و اگر معترضی جاهل در باب تاکید
و مبالغه که در اثبات شرف و فضیلت این فن بتقدیم افتاد گوید که اکثر
تواریخ مفتریات و موضوعات و اساطیر اولین است و اعتماد را نشاید
و در جای که صدق با کذب و غث با سمین و صواب بخطا امتزاج یافته
بود تمییز دشوار است و فایده بران مترتب نمیگردد دفع شبهه او بدین
وجه کرده شود که ایمه سلف و اکابر خلف بنای این علم را بر راستی و سداد
نهاده‌اند چه محالست که فضلای روزگار و علمای اخیار افترا و کذب را
خود ساخته بنقل مفتریات و موضوعات جرات نمایند و آنچه از ایشان
بحد تواتر رسیده باشد البته از خلل و زلل محفوظ خواهد بود و اگر خبائث
مفتری کذاب از تلقای نفس که عجب خبیث معاملات [illegible] بر اکابر سلف
بندد و نقلها ساخته بر صفحات اوراق نقش کند نقادان علوم لا انک تالیف
بی ترجیف و ترکیب بی ترتیبش را هدف سهام طعن و اسنه رد سازند و علم
افترا و بهتانش در صف مفتریان و کذابان برافرازند تا بر عالمیان واضح شود
باید که تالیف فلان سراسر حشو است و تصنیفش سراسر قابل نسخ و محو
و آنگه کدام بدبخت بود که مرتکب این فعل ذمیم و اثم عظیم شود و صدق [illegible]
مجمع یحرفون الکلم عن مواضعه کرد و عیاذا بالله منه بر تقدیر تسلیم که [illegible]

سامت به سکون زمدن صح

اسطورة افسانه
اسطار جمع
اساطیر جمع الجمع صراح

رجیف [illegible]

حکایا

حکایات کلیله و دمنه و غیرها که باوجود آنکه ساخته و پرداخته طایفه است که انتساب [illegible]
منتج منافع و فواید لاتحصی است والله تعالی اعلم **ذکر شرایطی که در تدوین**
تاریخ از انها چاره نیست بر رای انور عقلای عالم روشن است که تصنیف کردن و
بتالیف اشتغال نمودن کاری بزرگ و امری خطیر است بتخصیص جمع و ترتیب
تاریخ چه نسخ این فن بنظر همایون پادشاهان ذوی الاقتدار و امرای با فطنت
عالی مقدار و اکابر و اشراف و علمای و فضلای اقطار و اطراف میرسد
بلکه سوقیه و محترفه بجهت آنکه سیاه را از سفید و سفید را از سیاه فرق کنند بمطالعه
و استماع کتب این علم رغبت نمایند و مصنف بیچاره بمقتضی من صنف فقد استهدف
باندک تقصیری نشانه تیر ملامت طوایف عالم و طبقات بنی آدم گردد و اکثر
بشرطی چند در تحریر تاریخ محقق شود شاید که خداوندان انصاف
زبان طعن در کام کشیده سخنان مورخ را بسمع رضا اصغا فرمایند و آن
امور و شروط اینست که مسطور میگردد **شرط اول** آنکه تاریخ نویس
باید که سالم العقیده و پاک مذهب باشد چه بعضی بدمذهبان چون
طغاة خوارج و غلاة روافض قصص و آثار ناپسندیده بر صحابه و تابعین
بسته‌اند و سخنان مشهور و مهجور و مردود و مقبول در تالیف خود ایراد
کرده‌اند و مردم را فریب داده و چون کسی را بر اصل خداع و مکیدت
ایشان اطلاع نبود چنان پندارد که روایات آن جماعت مقتبس از
مشکوة نبوت [illegible] رسالت است و بواسطه این اعتقاد فاسد
در ضلالت و گمراهی افتد **شرط دوم** آنکه باید مورخ هرچه نویسد بیان
واقعه نوشته مجموع حالات را در قید کتابت آرد یعنی چنانچه فضایل
و خیرات و عدل و احسان اکابر و اعیان را در سلک تحریر کشد هم
چنین مقابح و رذایل ایشان را ذکر کند و مستور ندارد پس اگر مصلحت
داند قسم دوم را بر سبیل تصریح بیان کند والا طریق رمز و کنایت

تواریخ از جمله موضوعات [illegible] معتمد بها نیست چه حکم حکایات

و سفید

طغیان از حد درگذشتن صراح

جماعت

وایما و اشارت مسلوک دارد و العاقل یکفیه الاشاره **شرط سیم** آنکه در مدح
و ذم از افراط و تفریط احتراز واجب شناسد و لجاج جایز ندارد و اگر
بجهت جلب منفعتی یا دفع مضرتی چاره نبود از مضمون کلمه خیر الامور
در نگذرد و لا تنسک جون مطمح نظر او بر صدق معامله و صحت وقایع
مطالب و مآربش با سعاف و انجاح بیوندد **شرط چهارم** آنکه انجه تاریخ
نویس بحلک توفیق در سلک تلفیق کشد باید که از شیوه تکلفات
و تصلفات خالی بود و جهد کند تا سیاق کلام موشح به کلمات نوافی
و تقریرات شافی افتد و صحایف حکایات و صفایح روایات بنقوش
تلویحات ظریف و تصریحات لطیف منقش و مصور باشد و عبارات
سلیس پاک سهل الماخذ قریب الفهم اختیار کند و از رکاکت کلمات
و دنائت الفاظ و لغات نازله و عبارات سافله استبعاد و اجتناب
لازم داند تا هر یک از طوایف خواص و عوام که در عقول و افهام متفاوت
اند بحظ وافر و نصیب وافی محظوظ و بهره مند گردند و تالیفش در نظر
بصیرت ایشان محمود و پسندیده افتد و کس را مجال رد و عیب نماند
و این شیوه بفن تاریخ خصوصیتی ندارد بلکه در جمیع فنون که بلغات
مختلفه مدون می شود مرعی باید داشت که تا جمع و ترتیبی که بدین نسق
واقع گردد آثار آن مهجور و مدروس و معالم آن مندرس و منطمس
نشود **شرط پنجم** آنکه بجال مسوده اوراق نسبتی ندارد آنست که مولف تاریخ
باید که بامانت و دیانت معروف بود و بصدق گفتار و حسن کردار مشهور
چه اخبار تواریخ عموما و قضایای سلاطین خصوصا اکثر آنست که
سندی ندارد که بسبب آن اعتماد کلی بران توان کردن و از تلفیق وقایع
آن ایمن توان بود و چون مورخ متدین و امین باشد اهل طالبان
فضایل و کمالات را اطمینان قلبی حاصل شود که چنین شخصی دین

خود را بدنیا

خود را بدنیا عوض نخواهد کرد و وبال عاقبت و سوء خاتمت کذب و بهتان و فحش
مستحسن او نخواهد بود لاجرم از وفور رغبت و کمال اهتمام بتلفیق
روایات و حکایات دلپذیرش مبادرت نموده متون کتب و بطون صحف
را بنقل و ایراد آنها زیب و زینت بخشند و از تغیر و تبدیل صیانت
نمایند چنانچه آثار آن تا دامن آخر الزمان از صفحات روزگار محو نگردد
و موکد این معنی آنکه طایفه که بصفات مذکوره موصوف بوده اند
و بلغت تازی و فارسی در فن تاریخ کتب نوشته اند با وجود که از عهد
ایشان سالهای فراوان بر آمده است مولفات آنجماعت بین الناس
مشهور ~~و مبدا او~~ است و بمرور لیالی و ایام و کرور شهور و اعوام مهجور
و متروک نگشته است و عناکب نسیان بر اوراق آن نتنیده و از جمله
مورخان عرب امام محمد بن اسحاق بن سیار است که در ملت محمدی
اول کسی که بتصنیف مغازی و تواریخ پرداخت او بود و بعد از وی
امام وهب بن منبه و اخو همام بن منبه و امام واقدی و اصمعی و محمد
بن جریر الطبری و ابو عبد الله مسلم بن قتیبه صاحب جامع المعارف
و محمد بن علی بن اعثم الکوفی صاحب الفتوح و عبد الله بن المقفع
و حکیم ابو علی مسکویه و فخر الدین محمد بن ابی داود سلیمان البناکتی
و ابو الفرج بن الجوزی صاحب المنتظم و عماد الدین ابن کثیر الشامی
و مقدسی و ثعالبی و ابو حنیفه دینوری محمد بن عبد الله بن المسعودی
و امام کامل عبد الله بن سعد الیمنی که اکثر آنجماعت از ائمه تفسیر
و حدیث اند و اعتبار روایات ایشان از حد تعریف افزونست و از
مورخان عجم یکی ملک الکلام ابو القاسم الحسن بن محمد بن علی
بن الفردوسی الطوسی است و ابو الحسن علی بن شمس الاسلام
البیهقی و ابو الحسن محمد بن سلیمان که مولف تاریخ خسرو است

آن

مهجور

به تصنیف

العتبی و ابو النصر العتبی صاحب الیمینی

الحسن

وخواجه ابو الفضل بیهقی جامع تاریخ آل محمود بن سبکتکین رحمة الله
درسی مجلد و عباس بن شعیب و احمد بن سیار و ابو اسحق بن
احمد بن یونس البزاز و محمد بن عقیل الفقیه البلخی و ابو القاسم علی
بن محمود الکعبی که تاریخ هراة و نیشابور منسوب بایشانست و ابو
الحسن محمد بن عبد الغافر الفارسی صاحب سیاق التاریخ
و صدر الدین محمد بن حسن النظامی صاحب تاج المآثر و ابو عبد الله منهاج
بن مودود الجوزجانی صاحب طبقات ناصری و کبیر الدین عراقی و ابو القاسم
محمد بن علی الکاشی مولف زبده التواریخ و خواجه ابو الفضل عبد الله
بن ابو النصر احمد بن علی المیکال صاحب کتاب مخزن البلاغة و فضایل
الملوک و علاء الدین عطا ملک الجوینی برادر صاحب شهید خواجه
شمس الدین صاحب دیوان که تاریخ جهان کشای مولف اوست
و حمد الله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب و قاضی
ناصر الدین بیضاوی مصنف نظام التواریخ و خواجه رشید طبیب صاحب
جامع و حافظ ابرو علیهم الرحمة و الرضوان الی غیرهم بر طوایف المورخین
که مجموع از معارف روزگار خود بوده اند و مقالات ایشان مرجوع الیها و کلمات
ایشان معقول علیها بوده و هست و هر چند تمهید مقدمات بتطویل
انجامید و تطویل این حکایات علاوه تقلیل گشت ارباب دانش را
عیانست که اطنابی درین معانی رفع مقبول ی که درین فواید
تقدیم افتاد مطبوع است و بعد ازین کمیت خوش خرام قلم در میدان
تحریر اقسام سبعه کتاب جولان نموده امیدوارست که بعون عنایت
الهی و یمن التفات نامتناهی این امر در روش نفس پاک اعتقاد
نواز ظالم گداز که لطف او مرهم جراحت دلهای درویشان و قهرش
تریاق گزند زهر افعی صفتان و بد اندیشان است هفت قسم این

ولخ

الجرجانی

الیها معقول

نسخه که

نسخه که منتخب از کتب معتبر است در هفت کشور شهرتی تمام یافته مقبول
طباع خواص و عوام گردد ان شاء الله وحده العزیز قسم اول در بیان
مخلوقات و ذکر جان و قصص انبیا و عدد ایشان علیهم التحیة و السلام و ذکر
ملوک عجم و حکمای متقدم بعضی از نسخ معتبر مبنی است ازین خبر که جابر انصاری
رضی الله عنه که بمرتبه فضیلت و دانش از اهل مدینه امتیازی داشت
پیش از ظهور ملت اسلام با احبار یهود و علمای نصاری و امثال این
طایفه مصاحبت مینمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار اخبار
میفرمود و در باب تعیین اول مخلوقات از اهم مختلف اقوال متباینه
شنیده خاطر او بر هیچ یک از انها قرار نمی یافت و چون آفتاب رسالت
محمدی از افق دیار یثرب طالع گشت اختصاص بمجلس شریف خاتم
الانبیا علیه من الصلوات اتمها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکوة
نبوت اقتباس کرده ارتقای خویش بر مدارج علیه بنابرین احساس
نمودی منقول است که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری
سبحانه و تعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بود آنحضرت فرمود
که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت
احمدی را نیز درین صورت خلاف است و منشا خلاف ظاهر
آنکه احادیث مختلف درین باب وارد شده کما قال صلی الله علیه
و سلم اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله القلم و اول
ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال
و عزتی و جلالی بک اعطی و بک امنع و بک اثیب و بک اعاقب و صاحب
کتاب نوادر المعانی دو حدیث دیگر باین احادیث منضم ساخته گفته
که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله اللوح و قال ایضا
اول ما خلق الله الروح و علما این احادیث را تاویلها کرده اند

گفتار در بیان آنکه اول المخلوقات چیست
و انقلاب موجودات کیست

و جابر را

واحسن تاویلات انکه جناب قدوة المحققین و اسوة المتاخرین امام
عبد الله بن علی بن اسعد الیمنی الیافعی هم در کتاب نوادر المعانی
آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ازین عبارات یک جوهر است بنا بر انکه آن جوهر بخود ظاهر
است ومظهر غیر و فیضان کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع فیاض
بیچون بتوسط وی واقع شده آنرا نور گفته بخود اضافت فرموده
وباعتبار انکه نقاش علوم است بر لوح محفوظ یا بر صفحات
نفوس معبر بقلم گشت وازین جهت که مخترع خویش و ذات خود
وسایر اشیا را تعقل نمود موسوم بعقل شده بواسطه انکه محل
نقوش اعیان ثابت است لوحش گفتند وازین حیثیت که حی بالذات
ومحیی غیر است روحش خواندند واین معنی از اجلی بدیهیات مینماید که
تعدد اسما موجب اختلاف مسمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت
عزت بصفت جلال وجمال بر نور محمدی که انرا جوهر بیضا نیز گویند تجلی
فرموده آن جوهر منقسم بدو قسم گشت قسمی در غایت صفا و
روشنی وضیا بود قسم دیگر درین اشیا بنظر عقل دون مرتبه اولی
مینمود اول را نور ودوم را ظلمت گفتند از قسم اول اشخاص
شریفه علویه وکواکب واطباق سماوات وار[واح] اصحاب شمال
وجان واولاد او وسایر اجناس سفلیه مخلوق گشتند وازین
تقریر بوضوح پیوست که ما سوی الله بواسطه نور حضرت ختمی پناه
از زاویه عدم بتقاضای وجود شهود آمده اند چنانچه کلمه لولاک لما
خلقت الافلاک موید این معنی است لاجرم ذات اقدس آنحضرت تمکنی
وافضل موجودات باشد راقم این حروف گوید که در باب اول
که تجلیه وجود منتهی گشته اخبار دیگر آمده خوفاً للتطویل رقم تخفیف

در اضافت

تزئین هیئات

لطافت

تا نسخه

انبیاء و رسل و اصفیاء و اصحاب یمین افرینده شدند و از قسم دوم ارواح صح

برانکه

برانکه کشیده آمد امید که ناظمان جواهر سخن حمل بر تقصیر کمینه نفرمایند ذکر جان
و ابن الجان که بلسان شرع ایشانرا جن نیز گویند و ذریات ابلیس قال الله تعالی
والجان خلقناه من قبل من نار السموم از ابن عباس رضی الله عنه
روایت کرده اند که اسم ابو الجن سوماست وجان لقب او ودر اسفار
آدم مسطور است که جانرا طارنوس نام بود وچون اولاد واعقاب او
در بسیط زمین بسیار شدند حق جل ذکره شریعت بدیشان ارزانی داشته
همه را بطاعت خویش مامور گردانید و طارنوش و اولاد واتباع او احکام
شریعت قبول نموده در وسعت عیش روزگار میگذرانیدند تا یک دور
ثوابت باتمام رسید بعد ازان تمرد وعصیان اغاز نهادند وراه غلو و
استکبار بیرون گرفتند مدت یک دور ثوابت نزد حکمای اوایل سی وشش
هزار سال است وابراء علم مدت انرا بیست وپنج هزار و دویست یافته
ومحیی الدین مغربی که قول او نزد متاخرین حجت است بیست وچهار
هزار یافته حضرت عزت بعد از الزام حجت همه را بعقوبات هولناک مهلک
گرفتار گردانید الا ضعفای این قوم که بر جاده عبودیت استقامت
داشتند امان داد وهم ازین طایفه شخصی را چلیابش نام بر ایشان
والی گردانیده شریعت جدید عطا فرموده وچون یک دور دیگر برین
بگذشت [...] انکه جبلت ایشان بر تجلیات قهر مفطور بود راه نا
فرمانی پیش [گرفتند] لاجرم حکم لایزال بعدم وفنای آن جماعت
از سطوت قهر الهی صادر شده اکثر آن مکاران سالک طریق ممات
گشتند وطایفه که امان یافته بودند شخصی موسوم به ملیقا حاکم ایشان
[گشت] وچون دوره ثالث منقضی شد دیگر باره از طریق مستقیم
منحرف شده بسخط جبار منتقم مبتلا گشتند واز صلحای ایشان که
فوج قلیل باز پس مانده بودند بمرور ایام خلقی کثیر پیدا شدند و ناموس

در یا دست داد

اسفار جمع سفر وهو الصحیفه

عناد

که بزیور فضل و دانش و صلاح و سداد آراسته بود و الی کشته مدت
العمر بامر معروف و نهی منکر و اجرای احکام شرع قیام نمود تا بجوار
رحمت رب العالمین منتقل شد و بعد از وی اشرار بنی الجان کفران نعمت
بنیاد نهاده عصیان ورزیدند و باری تعالی رسولان فرستاده از نصایح
و مواعظ ایشان مطلق متنبه نشدند و دور رابع نیز منتهی شده حکمت
الهی اقتضا تجددی میکرد لاجرم طایفه از ملایکه بحرب این قوم نامزد
گشته از آسمان نزول کردند و با بنی الجان محاربه نموده اکثر ایشانرا
بقتل آوردند و بقیة السیف در جزایر و خرابها متفرق گشتند و بعضی
که بسن تمیز نرسیده بودند ملایکه اسیر ساختند و از جمله اسیران یکی ابلیس
بود و او با فرشتگان بر آسمان عروج کرده در میان ایشان نشو و نما
یافت و روز بروز فهم او در ترقی بود تا بمرتبه تعلیم ملایکه مشرف گشت
صاحب تکملة اللطایف آورده که مجلس وعظ او در پای عرش مجید
منعقد می گشت و بر منبر از یاقوت بر آمده علم از نور بر بالاء سر او
نصب کردندی و چندان فرشته بمجلس او حاضر می شدند که عدد ایشان
را جز علام الغیوب کسی نمیدانست و چون سالها از عبادت
او منقضی گشت و بنی الجان بحسب طول زمان بسیار شده از جزایر
و خرابها و مواضع نامسکون بیرون آمده بودند [illegible] مسکون
را متصرف گشته و از طاعت الهی و خدا شناسی دور [illegible] ابلیس
هدایت و ارشاد ایشانرا از ملهم الارشاد التماس نمود و مسؤل او
باجابت مقرون گشته با جمعی از فرشتگان از آسمان بزمین آمد و فوجی
قلیل از مطیعان بنی الجان بخدمتش مبادرت نمودند و عزازیل
یکی از صلحاء ایشانرا که موسوم بود ببهلوث بن ملیلیب برسالت
نزد عظمای آن طایفه فرستاد تا ایشانرا باتباع ملت دعوت فرماید

بموجب

رسول بخدمت فرموده عمل نموده آن قوم از غایت طغیان و بی باکی رسول
را شربت شهادت چشانیدند و ابلیس ازین قضیه غافل بود چون مدت
غیبت رسول امتداد یافت عزازیل دیگری را فرستاد با او نیز همان
طریقه عمل نمودند عزازیل متعاقب هم از ابنای جنس ایشان ناصحان
میفرستاد و آن ناپاکان شهید میکردند آخر الامر یوسف بن توسف را
ارسال نمود و او با قوم خویش ملاقات کرده آن گروه قاصد جان او
گشتند و عاقبت بلطایف الحیل از جنگ مرگ امان یافته مراجعت نمود و
صورت وقوع را بتفصیل معروض عزازیل گردانید عزازیل بعد از رخصت
از بارگاه احدیت با فوجی از ملایکه بمقابله ایشان شتافت و اکثر اهل طغیان
و عدوان بقتل آمده بقیة السیف را در اقطار عالم متفرق گردانید و
در امر حکومت و ریاست استقلال یافته لوای دولت و رایت سلطنت
برافراشت و دعوی انا و لا غیری آغاز کرده جازم شد که اگر باری تعالی
بشخصی دیگر امر خطیر سلطنت را تفویض فرماید او در مقام ابا و امتناع
آید چه خود را در کمالات علمی و عملی متفرد میدید و هیچکس را در امر خلافت
از خود شایسته تر نمیدانست و بالجمله بخار عجب و پندار بکاخ دماغ
او راه یافته گاهی بر زمین بودی و گاهی بر آسمان رفتی
زد از نواخر افوج ملک • گهی بر زمین بود و گه بر فلک • بنود آگه از کار و کردار
خویش • که خواهد غلط کرد هنجار خویش • و اکثر اوقات بواسطه تسویلات
شیطانی و تخیلات نفسانی در مجالس خاص برای فضیلت خود دلایل
و براهین اقامت نموده نفس سرکش خویش را بر طوایف ملک جلوه
دادی و در خلال این احوال یک روز جمعی از فرشتگان بمشاهده لوح
محفوظ رفتند و بعد از مراجعت ابلیس از ناصیه ایشان آثار حزن تموش
کرده از موجب آن استفسار نمود جواب دادند که امروز در لوح چنان یافتیم

صمدیت

که عنقریب یکی از مقربان درگاه صمدیت بطرد و لعن ابدی گرفتار خواهد شد و ما هریک
از عاقبت کار خود اندیشناکیم ملتمس آنکه لطف نموده دعای فرمای تا ملک
حفیظ همجنس را از ما بدین داهیه کبری مبتلا نکرداند که بغایت هراسان و
پریشانیم ابلیس گفت ازین معنی دغدغه بخاطر راه نباید داد که این قضیه
بما و شما نسبت ندارد و من سالها است که برین صورت مطلع گشته ام و با کس
نگفته و ابلیس از تکبر و تجبری که داشت التفات بگفتار ملایکه نکرد و بخشوع
و خضوع میل ننمود لاجرم بحرمان ابدی و خسران سرمدی مبتلا شد عیاذا بالله
منه و در اثنا این حالات ندا کریمه انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش جهانیان
رسید و طنطنه کوس خلافت آدم عرصه عالم را فرو گرفت و از استماع این خبر
نتایج اوصاف ذمیمه از باطن نامبارک شیطان سر بر زده گفت چگونه شخصی که
از خاک مخلوق گردد بر من تفضل جوید چه خاک کثیف و ظلمانی و آتش
لطیف و نورانی است و پیوسته نور بر ظلمت شرف دارد و ملایکه نیز اعمال
انسان را بوجه افعال بنی الجان قیاس کرده یا از ممر دیگر معلوم فرموده گفتند
که اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس
لک و حضرت علام الغیوب بعلم قدیم میدانست که ملایکه نمیدانند
که آدم محل ودیعت اسرار پادشاهی و مظهر صفات کمالات الهی خواهد
بود بنابرین در جواب ایشان فرمود که انی اعلم ما لا تعلمون
نه ملک را بهست میسر نه فلک را حاصل آنچه در سر سویداء بنی آدم از وست
و ملایکه این جواب شنیده بر جرات خویش متنبه شدند و بقدم اعتذار
در آمده طریق استغفار مسلوک داشتند و ابلیس همچنان بر اعراض
و انکار خویش اصرار نمود و بر ضمایر ارباب بصایر مخفی نماند که آنچه
از اقوال جان و جن درین اوراق مسطور گشت از قول مترجم اسفار
آدم علیه السلام ابی حکیم فاضل ابو علی جعفر بن یعقوب الاصفهانی

ظاهر اعراض

مترجم

نقل کرده

نقل کرده آمده و هو اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حالات آدم صفی علیه الصلوة
و السلام من الملک الوفی چون اراده بخشنده بی منت توالت نعماؤه و تعالت اسماؤه
بمقدمات ظهور ریاست آدم و ارتفاع رایات خلافت او در اقطار عالم متعلق
گشت جبرئیل امین را امر فرمود تا یک قبضه خاک ملون بالوان مختلفه و متصف
بصفات متغایره از روی زمین بردارد و بساحت قدرت و سرپنجه اقتدار
رساند جبرئیل بر جناح تعجیل از مقام خود روان شد و طبقات سماوات
و کرات عناصر را طی نموده بصفحات ارض رسیده دست تصرف دراز
کرده خواست که بر مقتضی فرمان عمل نماید از هیبت این حادثه بخارات که در
بدن خاک مدتها محتبس بود در هیجان آمده زلزله عظیم بارکان و اجزاء
او راه یافت و از جبرئیل حقیقت حال را استعلام نموده جبرئیل گفت حضرت
عزت میخواهد که از تو شخصی آفریند که فرقش را بتاج خلافت سرفراز
ساخته قامت او را بلباس کرامت بیاراید خاک گفت اعوذ بالله
منک پناه میگیرم از تو بخداوندی که از سر این قضیه درگذری چه می شاید که از
من شخصی آفریند که مانند بنی الجان بشیوه نافرمانی اقدام نماید بدان سبب
معذب و معاقب گردد و من طاقت غضب الهی و عذاب پادشاهی ندارم
جبرئیل استعاذه خاک را ملاحظه کرده بر بیچارگی وی ترحم نموده بهمان طریق
که آمده بود باز گشت و صورت واقعه را معروض سرادقات عزت گردانید
آنگاه بامر حضرت خالق البرایا میکائیل را از آسمان بزمین نزول
کرد و میان او و خاک همان مقالات در میان آمده بدستور جبرئیل باز
گشت ~~مراجعت نمود~~ و کیفیت حال را بر حضرت عالم الغیب و الشهاده
عرض داشت کرد بعد از آن حکیم علی الاطلاق عزرائیل را به تمشیت
این کار فرستاد عزرائیل از سطح افلاک بکره خاک رسیده خاک باز پناه
بخداوند تبارک و تقدس گرفت و تضرع و زاری بنیاد کرد و عزرائیل

برین مهم نامزد فرمود میکائیل

کفت طاعت پروردکار اولی است از ترحم من بر تو و یک قبضه خاک مختلف
الالوان والصفات از تمامت روی زمین فراهم آورده واجزای انرا
بیکدیکر مخلوط ساخته درمیان مکه و طایف ریخت و اختلاف بنی آدم در
لون وصفت بواسطه اختلاف اصلی است و تباین جبلی و چون عزرائیل
ببارکاه جلال رسید باری سبحانه و تعالی ازو سوال کرد که خاک این نوبت
از تو بمن پناه جست یا نی کفت بلی خداوند جل ذکره فرمود که چون پناه بمن
از تو کرفت چکونه بروی نه بخشیدی عزرائیل کفت من فرمان برداری ترا
برخود واجب تر دیدم از ترحم خویش بروی حق عز و علا فرمود برو که تو
ملک الموت قبض ارواح آدم و ذریات او را در قبضه قدرت تو نهادم
عزرائیل ازین سخن در کریه شد کفت درمیان بنی آدم انبیا و اصفیا
خواهند بود لا تنک بدین سبب مرا دشمن دارند باری تعالی فرمود که من
چندان امراض و علل بر بنی آدم کمارم که از شده آن محن بعداوت
تو نپردازند و امری از ایشان صادر نکردد که سبب رنجش تو شود فی
الجمله چون آن قبضه خاک درمیان مکه و طایف قرار یافت سالها فراوان
از سحاب عنایت باران مرحمت بروی باریدن کرفت و دران مدت
پیرایه لطف و مکرمت حضرت واهب العطیه به تخمیر طینت آدم علیه السلام
پرداخت وانچه مقتضی اراده قدیم موافق مزاج مظهر خلافت بود
در طبیعت وی مخمر ساخت متون کتب سابق باین خبر ناطق است که خالق
بیچون قالب آدم را از طین اسود متعفن مصور ساخته کذاشت تا خشک شد
و مدت چهل سال در مرتبه صلصال میان مکه و طایف افتاده بود و
فرشتکان بروی کذر کرده میکفتند خداوند جل ذکره ازین خوب
نیافریده غالبا این آن شخص است که امر خطیر خلافت بوی تفویض خواهد
رفت و روزی ابلیس با ملایکه در مرتبه صلصال بروی کذشت و دست

طیبه

صلصال
یعنی گل با ریک آمیخته

برشکم آدم

برشکم آدم علیه السلام زده آوازی از قالب آدم ظاهر شد چنانچه از
فخار مسموع میشود ابلیس کفت این شخص اجوف است و بنیه او متانت
واستحکامی ندارد زود باشد که به بلای شکم مبتلا کردد و با خود مقرر کرد که
اکر ایزد تعالی او را بر من تفضیل نموده برتری دهد مطاوعت وی نه
نمایم و اکر من بروی مسلط میشوم در هلاکش مراسم جد و جهد مبذول
دارم انکاه از ملایکه پرسید که اکر حضرت باری جلت عظمت کلمته این مخلوق
را بر شما مسلط کرداند با طاعت اوامر فرمایید شما با وی در چه مقام
باشید همه کفتند که ما شرایط متابعت بجا آریم و کمر خدمت بر میان بسته
نعمت منعم را بکفران و عصیان مقابله نکنیم بعضی از مفسران کریمه
واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون را بانچه ملایکه اظهار کردند از اطاعت
وابلیس در دل پوشیده از معصیت تفسیر کرده اند و چون هنکام آن
رسید که تباشیر صبح وجود خلیفه اعظم از افق تایید واهب الخیر و مفیض
الجود دمیدن کیرد و شعشعه خورشید سعادتش از مطلع فضل و عنایت
درخشیدن آغاز نهد مفاتیح مقاصد و مطالب بقبضه تصرف و دراتش
درآید و مقالید مناجح و مآرب بکف تملک و کفایتش سپرده آید
~~بدنش از اماحیات روشنی پذیرد و نسیم اقبالی بر کلشن حیاتش~~
~~وزیدن کیرد~~ روح مقدس بفرمان حضرت اقدس در صحبت روح الامین
بموافقت کالبد آدم شتافت بنا بر آنکه قالب آنحضرت در نظر روح
لطیف نورانی کثیف و ظلمانی نمود از نزول دران منزل اباء و امتناع
کرد تا خطاب رب الارباب در رسید که ادخل کرها ثم اخرج کرها و ابتدای
دخول روح از جانب سر مبارکش واقع شده بهرجا که میرسید بدن
چون سفالش بکوشت و پوست متحول می شد و قبل از سریان روح
در تمامت اعضای شریفش کفت یارب در اتمام خلقت من بیش از ان

فخار
سفالینه

موافقت

تفسیر

مطلع

اتیان

بشب تعجیل فرمای ولنهد اقال عزمن قایل خلق الانسان من عجل ومقارن
این حال آدم عطسه زد وبالهام ربانی زبان مقال بشکر نعمت ذوالجلال
کشاده کفت الحمد لله رب العالمین از موقف عنایت بجواب یرحمک
ربک مشرف کشت ودرین حین حضرت باری تعالی کفت که سبقت رحمتی
غضبی چه آدم بی سابقه عبادتی در اول حال مشمول عاطفت واحسان
کشت وبعد از صدور جریمه چند کاهی کرفتار محنت حرمان آمد ومنجمان
کویند اوخال روح درجسد آدم بروز ج[illegible]اشر محرم که آنرا عاشورا
کویند اتفاق افتاد ودر زمانی که اول درجه جدی برافق شرقی منطبق
بود وزحل درجوزا مشتری درحوت ومریخ درحمل وقمر دراسد وآفتاب
وعطارد درسنبله وزهره درمیزان بود وهم چنین بعضی کفته اند
که درحین تصویر آدم علیه السلام همه کواکب دربرج شرف بودند الا
عطارد وهو اعلم بحقیقة الحال واین حدیث مخفی نماند که بعد از موهبت
حیات حضرت واهب العطیات آدم را بتعلیم جمیع اسما مسمیات مخصوص
کردانید وعلم آدم الاسماء کلها واورا بر ملایکه عرض فرمود که ثم عرضهم
علی الملایکه وبامتحان آدم وملایکه برداخت چه ملایکه در بدایت خلقت
آدم باهم میکفتند که هرچیزی که پروردکار ما آفریند وبهر که ابر مسند خلافت
نشاند نزد او عزیز تر از ما عزیز تر نخواهد بود وبهر تقدیر تسلیم ما از وی
اعلم خواهیم بود چه سالها است که ملازمت بارکاه عالم الغیب والشهادة
نموده ایم واز صفحات لوح محفوظ نقوش علوم برخوانده ✽
پیش از بنای مدرست ودیر سومنات ✽ ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات
وبعد از انکه ملایکه از انبای اسمای عاجز آمدند آدم علیه السلام
ان تعضی نموده فرشتکان بفضیلت آدم وقصور خویش معترف
کشته کفتند سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وچون آدم

علیه السلام

نظر

جمعه عاشر

علیه السلام بجمال ظاهر وکمال معنوی آرایش یافت جهت زیادتی تعظیم
وتکریم او ملایکه عظام بسجود ذات کاملة الصفاتش مامور کشتند ومجموع
بقدم انقیاد پیش آمده پیشانی مسکنت بر زمین نهادند مکر ابلیس فابی
واستکبر وکان من الکافرین لاجرم از دخول بهشت ممنوع کشته مردود
وملعون ابدی ورانده درکاه صمدی کشت ابیجنی ✽ اینچنین لطف که
محراب دو ابروی تر است ✽ کر ملک سر ننهد پیش تو ملعون باشد
راویان اخبار آورده اند که خاطر شریف آدم در بهشت مایل بجلیس همدم
وانیس محرم شد واز کمال امتنان ملک حی قیوم که ذات مقدس او
از وصمت بکلی سنة ونوم مبرا است سلطان منام را بر شهرستان وجود آدم
علیه السلام مستولی کردانیده از استخوان پهلوی چپ او حوا را آفرید چنانچه
آدم را خبر نشد وبعد از انکه بیدار شده بمطالعه طلعت همایون حوا فایز
وبهره مند کشت از حوا پرسید که تو چه کسی واز برای چه آمده حوا
کفت من جزوی از اجزای توام که باری سبحانه وتعالی مرا بجهت
موانست تو آفریده وبمزاوجت تو نامزد فرموده آدم ازین سخن مستبشر
کشت سجدهٔ شکر بتقدیم رسانید وبامر الهی عقد مناکحت بینهما منعقد
شده خطبهٔ نکاح ایشان اکر کویند که منان خود بخواند وآن خطبه بقول
اصح اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ثنائی والکبریا ردائی
والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی وامائی ومحمد حبیبی ورسولی
الی قد زوجت الاشیاء کلها لواء علی وحدانیتی اشهد وملایکتی
وسکان سماواتی وحملة عرشی انی زوجت امتی حوا ببدیع فطرتی و
صنع قدرتی آدم علیه السلام بصداق تسبیحی وتهلیلی وتنزیهی وتقدیسی
وبشهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له یا آدم وحوا
اسکنا جنتی وکلا من ثمرتی ولا تقربا شجرتی والسلام علیکما ورحمتی

بقدم

کریم

یپسند

و برکتی و انکاه آدم و حوا بموجب کریمه یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة
در فضای جنان و ساحت روح و ریحان قرار یافتند و مجموع نعیم بهشت
الا ثمرهٔ معینه بر ایشان مباح کشت چنانچه حضرت باری جل و علی میفرماید کر
و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین علما را
اختلاف است که شجره که منع از اکل ثمرهٔ آن واقع شده کدام است
و مشهور و متعارف در میان عامهٔ مردم آن شجره درخت کندم است
در اخبار آمده که چون ریاض انس و حظایر قدس با دم و حوا مفوض
کشت ایشان در انجا مطلق العنان شدند و شیطان بلعن ابدی
کرفتار کشته از دخول بهشت ممنوع شد و از ... ملایکه بر کنار رفت
و ان ملعون را از وقوع این حالت نایرهٔ حقد و حسد در باطن ناپاک
اشتعال یافت پیوسته تدبیری می اندیشید که خود را در بهشت افکنده
آدم را بنوعی اغوا کند که ازان مقام محروم مانده احرام منزل
دیکر بندد و نخست از طاوس درین باب اعانت طلبیده کفت مدتیست
که همراه تو حقوق محبت و مودت ثابتست و یک چند روز سابق تحت
خازنی جنان سمعنان بوده ایم اکنون ملتمس انکه ... پناه جناح
خود راه دهی تا به بهشت آدم روم و دشمن قدیم خود را بنوعی که دانم
ازان مقام بیرون افکنم تا بوجهی انتقام خود را حاصل کرده باشم
طاوس ازین معنی امتناع نموده او را باختلاط مار دلالت کرد
و ابلیس بنابر اشارت طاوس نزد مار آمد و بر طریق اول بوسوسهٔ
او مشغول شده و حقوق سابق و ایام مصاحبت کذشته
نموده صورت واقعه را باو در میان نهاد و افسون شیطان در
مار اثر کرده او را در دهان خویش جای داد و جنان به بهشت در آورد
که خادمان جنت را ازان حال خبر نشد و ابلیس پیش ادم و حوا رفته بنیاد

گریه و نوحه کرد

گریه و نوحه کرده ایشان آنرا نشناخته پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت
بر عاقبت حال شما می گریم که حق تعالی شما را ازین بوستان اخراج فرماید
و نعیم جنان از شما باز کیرد و از نعمت حیات بکربت ممات رساند ابلیس این
نوع سخنان کفته از ایشان در کذشت و آدم و حوا از استماع این حکایت
بغایت حزین و اندوهناک شدند و ابلیس مراجعت نمود و باز نزد ایشان
آمده آدم را کفت اکر تو بر قول من اعتماد نمایی و از فرمودهٔ من انحراف
جایز نداری ترا بدرختی دلالت نمایم که اکر اندکی از میوه او بخوری
جاوید در بهشت بمانی و موت و زوال را به ساحت اقبال تو راه نباشد
قال الله تعالی و تقدس یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی
آدم کفت آن درخت کدام است ابلیس شجره را که نهی از تقرب بدان
صادر شده بود در نظر آدم جلوه داد آدم از قبول سخن او امتناع
نموده ابلیس سوکند یاد کرد که من شما را از جملهٔ ناصحانم و قاسمهما انی
لکما لمن الناصحین و آدم از سخن شیطان متردد کشته شیطان از
پیش ایشان برخاست و آدم نیز بطرفی جنت رفته ابلیس باز به نزد
حوا آمده چندان وسوسه نمود که حوا فریفته کشت و مار بر صدق قول
ابلیس ادای شهادت کرد و چون آدم بمقام اول مراجعت نمود
حوا با او کفت مار که از جملهٔ خازنان جنان است بر صدق کلام این متفق
امین کواهی داد و او را درین سخن هیچ غرضی فاسد نیست اکنون من
اول آن ثمره تناول کنم اکر مضرتی روی نماید تو بجهت من طلب آمرزش
کن و الا تو هم بخور تا مملکت خلد و نعیم ابدی بر ما مسلم و باقی ماند انکاه
حوا مقداری ازان ثمره بخورد و بمبالغه و الحاح او آدم نیز قدری
تناول فرمود هنوز آن ثمره در معدهٔ آدم قرار نیافته بود که حلههای بهشتی از
بدن ایشان فرو ریخت و برهنه مانده از برک درخت انجیر عورت خود را بپوشیدند

شجره (margin)
از اطراف (margin)
شجره (margin)
ازان (margin)

وجون ایشان مکشوف وعریان شدند خطاب آلهی رسید که ای آدم هیچ میدانی
که سبب این برهنگی چیست گفت بلی یا رب از ان جهت که از شجرهٔ ممنوع غذا
ساخته ام وبحفظ وصیت نپرداختم واین جسارت بنا بر جرات حوا
بود که ازین درخت بدلالت او چشیدم وجامه این غصه بسبب او کشیدم
وازین سخن حوا مضطرب گشته گفت آلهی مار که خازن وامین جنت
بود مرا برین حرکت دلیر کردانید وسوگند یاد کرد که این شجره خلد است
والا ازمن عصیان صادر نشدی لاجرم حکم بتغیر صورت مار صادر شد
جبار منتقم با وخطاب کرد که چون منشا این گناه توی بقصور وفتور
ممتحن ونکونسار باش وزمین را بشکم وسینه میخراش وغذا از خاک تیره
مهیا میدار وروزگار بدین خواری میگذار وقبل ازین موافق بحسب
صورت مار خوبترین دواب جنت بود وعذاب حوا بدرد نتاج واتیان
حیض واستیلای شوهر مقرر شد وتادیب آدم بشبهت بعد حوا وداع
اشتهار عصیان وکد وسعی در امر معاش قرار یافت وخلقت طاوس
نیز متبدل گشت وبعد از صدور عصیان از آدم که آن بر سبیل نسیان
بود فرمان بهوط او وانکه درین معصیت مدخل داشت صدور یافت
قال جلت قدرته قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ومجموع ایشان از
ریاض جنان بمنازل مذلت وبهوان افتادند وبر اویت اشهر آدم بکوه
سرانديب وحوا بجده وابلیس بمیان ومار باصفهان وطاوس بزمین
کابل افتاد وتا قیامت عداوت میان ابلیس وافراد انسان
میان مار وبنی آدم نیز قایم ماند وآدم یک خریط گندم وسی نهال میوه
باخود از بهشت بیرون آورد وحجر الاسود ویک قبضه ورق از اوراق
اشجار بهشتی نیز مصحوب او بود وجبرئیل از آسمان نزول کرده
اورا زرع وکشتن وحصاد وگاو آرد کردن ونان پختن آموخت از ابن عباس

ترغیب

بسمت

هوان
خوار
صح

حصد وحصاد
درویدن
صح

منقول است

صد سال

منقول است که آدم از هنگام عصر تا غروب افتاب وروزهای آن جهانی
در بهشت بود وبعضی پانصد سال این جهانی گویند که نیم روز آن جهانی باشد
وچون بزمین آمده بمشقت دنیا وفراق حوا مبتلا شد بندامت او مضاعف
گشته چهل شبانروز طعام وشراب نخورد وسیصد سال بگریه وزاری
واعتذار واستغفار اشتغال نمود تا از حضرت ملهم الصواب بگفتن
این کلمات ملهم شد که لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوء
وظلمت نفسی فاغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم لا اله
الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی انک
انت الغفور الرحیم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب عملت سوء وظلمت
نفسی فارحمنی انک ارحم الراحمین وبعد از جریان این کلمات بر زبان
مبارک او جبرئیل آمد ومژدهٔ غفران رسانید آدم مبتهج وشادمان
گشته محنت او براحت ونقمت او بنعمت متبدل شد وبا وجود بشارت
مغفرت از شایبهٔ خجالت وملالت خالی نبود مصرع که گر گناه ببخشند
شرمساری هست بنا برین با جبرئیل امین در التزام عبودیت بندگی
مشورت فرمود تا باشد که بتقدیم آن عمل خجالت گناه وانفعال
معصیت از صفحات ضمیر مبارکش زایل گردد ومقارن این حال
خطاب آلهی عز شانه به بنای کعبهٔ معظم شرفها الله تعالی نازل گشت
وآدم علیه السلام عازم تاسیس ان شده در صحبت جبرئیل از سرانديب
روانه شد وبجهت سهولت رفتار او زمین وبیابانها در نوردیده گشت
وبیامن قدوم آن حضرت هر زمین که قدم او بر انجا منطبق شد بطراوت
عمارت بهجت فروغ آمده بلاد وبقاع معمور حادث گشت وچون بمکهٔ
شریفه رسید بدستیاری جبرئیل وتعلیم او ومددکاری سایر ملایکه
خانهٔ کعبه را اساس نهاد وحجر الاسود را که باخود از بهشت آورده بود که

غفران
نقمت

انقمت
باسندا
گار
صح

مصرع

بلیت

عهد نامه بندکان باحضرت عزت دران موضوع است در رکنی از ارکان خانه نصب
فرموده و این بیت در زمین برمحاذات البیت المعمور افتاده که در آسمانست وبعد از
اتمام عمارت مناسک حج وطواف از جبرئیل تعلیم نموده زیارت خانه بجای آورد
وچون از مراسم طواف فراغت یافت باشارت جبرئیل بر کوه عرفات مرتقی
شده ودر طلب حوا مجد وساعی کشته چه سالهای دراز فرقت ایشان منقضی
کشته بود وشدت الام اشتیاق برضمیر انورش استیلا یافته واتفاقا حوا
نیز از طرف جده متوجه شده آدم را طلب میکرد واو نیز بکوه عرفات
بر آمده نزدیک آدم رسید وآدم علیه السلام بجهت تغیر بشره حوا از تاب
افتاب اورا نشناخت وجبرئیل وسیله معرفت ایشان کشته آن جبل
بعرفات موسوم شده وچون دران مقام شریف بشرف مصاحبت
یکدیگر فایز آمدند مراجعت سراندیب از حضرت خلاق مجیب اجازت طلبیده
رخصت یافتند چه زمین مکه درغایت پیوست هوای انجا در نهایت
حرارت بود واز انجا درحرکت آمده بعد از طی منازل ومراحل بسراندیب
رسیدند وآدم باستخراج حدید از معادن وعمل زراعت مشغول کشت
وجبرئیل وصایای الهی بدیشان رسانید که در قبول احکام پادشاهی واستفتاح
وتکثیر بنی نوع مجتهد وساعی باشید تا شجره نامی انسانی بثمرات مطبوع کراهی
بارور کردد چه قهرمان اصناف موجودات فرمان فرمای انواع مخلوقات
وتمتع از معقولات ومحسوسات نصیب اولاد واعقاب شما خواهد بود وآدم
وحوا بعد از محنت مفارقت براحت مواصلت بهره مند کشته روزکار بعبادت
وطاعت میکذرانیدند کاهی در ولایت هند می بودند وکاهی بدیار عرب
اقامت مینمودند وغیر ایشان مدتها در دنیا دیار نبود وسوای خانه کعبه
عمارت موجودی تا زمانی که باری تعالی آن دو نفس کریم را اولاد رشید
کرامت فرموده بتعمیر مواضع وبقاع عالم اشتغال نمودند ودرباب

ارتقا بالارتقی
جدا شدن رفتن
مرتفع

واستماع

ظهور

ظهور خانه کعبه قول دیکر وارد شده اما درین اوراق برهمین مقدار اختصار
افتاد حدیث حابیل وقابیل وما بعده من هذا القبیل قال سبحانه وتعالی واتل
علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الاخر
الی آخر چو ناظمان ... با قابیل نکاح کرده اقلیما بهابیل دهد وقابیل بواسطه
انکه اقلیما جمالی فایق داشت ازین معنی امتناع نموده کفت من
توام خودرا نکذارم که در تحت تصرف دیکری آید وتو ازین جهت که
هابیل را از من دوست تر داری میخواهی که اقلیما را بدو دهی آدم
کفت من این کار بنابر خبر جبرئیل میکنم نه بواسطه شدت محبت هابیل
چه فرمان برداری خداوند تعالی بر بندکان لازم است وقابیل راه
عناد ولجاج مسلوک داشته هرچند پدر اورا نصیحت کرد سودمند
نیفتاد آخر الامر آدم علیه السلام کفت که قربان هر که مقبول افتد اقلیما
او را باشد وکیفیت قربان ان بود که چون خصمین در امری نزاع داشتندی
هریک قربان خود را از جنس ماکولات بر سر کوهی می نهادند وناری بیضا
از طرف آسمان آمده اول صاحب قربان را استشمام میکرد بعد از ان
قربان اورا اکر در امر متنازع فیه حق بجانب شخصی از ان دو کسی
بودی با قربان مساس فرموده اثرا از جنس خویش ساختی چنانچه
اثری از ان باقی نماندی والا از ان قربان اعراض کرده بجانب
قربان خصم او شتافتی ودران تصرف نمودی وچون آدم اشارت
بقربان کرد هردو برادر بدان راضی شده هابیل که صاحب اغنام بود
یک کوسفند فربه خوب جهة قربان از کوسفندان خاصه جدا کرد و
قابیل که بزراعت اشتغال داشت یک دسته کندم نازل آورده
بر سر کوه نهادند وقابیل با خود مقرر کرد که اکر قربان من غیر حنید پذیرفته
شود فبها والا هرکز نکذارم که بحت هابیل واقلیما راضی نشوم وتوام

آدم صفی
در ریحن ورادمان خبر کهن آورد
که خواهر بارکه حامله کشتی یک پسر ویک دختر
آوردی واول فرزندی که ازوی
کشت قابیل بود با توام خود اقلیما
وهابیل با خواهر خویش لیوذا وچون آن
بمرتبه بلوغ رسیدند آدم علیه السلام بنا
امر ایزد تعالی خواست لیوذا لیوذا
۲ کنید قربان
[illegible]

خود را بد ونکذارم و هابیل در سر و علانیه بقضای آفریدکار رضا داده سر تسلیم
بزیرش افکند و درین حال آتش بدعاء حضرت آدم از جانب آسمان
آمده اول قابیل و قربان اورا استشمام نمود هیچ تصرفی در قربان او نکرد
وانگاه بجانب هابیل شتافته از قربان او اثری نکذاشته و ازین جهت
ماده فاسد حقد و حسد بر قابیل مستولی شده هابیل را تهدید بکشتن نمود
هابیل گفت خدای تعالی قربان از اهل تقوی پذیرد و اگر تو بکشتن من
دست دراز کنی من دست خود نگاه دارم که از پروردکار عالمیان می ترسم
و در میان برادران غباری پیدا شده آدم با ایشان گفت که خاطر مرا مشغول
مدارید و مراجعت مرا منتظر باشید که باری تعالی مرا بزیارت خانهٔ خویش
امر فرموده و چون آدم بطواف بیت الله رفت قابیل فرصت نگاه داشت
هابیل را یک روز بر سر کوهی در خواب یافت و بتعلیم شیطان سنگی بر سر آن
مظلوم چنان زد که تا قیامت بیدار نگردد و این جریمهٔ کبیره و بدعت سیه
از خدمتش یادکار ماند جزاه الله شر الجزاء چند روز قابیل جسد
هابیل را برداشته در اطراف میکردید و نمیدانست که با وی چه باید کرد که از
چشمها نهان کردد تا حق تعالی دو غراب را بجا خصمت هم برانگیخت
و یکی کشته کشته قاتل مقتول را در زیر خاک متواری کردانید و قابیل
این صورت را مشاهده نموده گفت یا ویلتا اعجزت اکون مثل هذا الغراب
الآیه آنگاه جسد برادر را او نیز در خاک پنهان ساخت و چون آدم
علیه السلام از مناسک حج فارغ شده معاودت نمود عالم را برقرار
معهود نیافت چه از ظلام ظلم درختها زرد کشته و طعامها متغیر شده
و فواکه ترش و آبها تلخ و روی زمین بی صفا شده بود و بنابرین دانست
که واقعهٔ عظیم روی نموده که این جمله از امارات و علامات آنست که چون بعد از
قطع منازل بوطن رسید قابیل بخدمت پدر آمد از احوال استفسار نمود

پرسید که هابیل کجاست گفت که گویا که من وکیل و حفیظ وی بوده‌ام که او را
از من طلب میداری غالبا گوسفندان او مزروعات مرا خورده‌اند
و از بیم آن گریخته است آدم علیه السلام ازین سخن فهم کرد که حال چیست
و در بعضی از کتب بنظر رسیده که جبرئیل آنحضرت را از واقعهٔ هابیل اعلام
داد و علی ایهما نموده المقدیرین آدم بر فوت فرزند ارجمند تضرع بسیار نمود
چه هابیل ارشد و اعقل اولاد او بوده آدم با او دل بستگی تمام داشت
و کلمهٔ چند بلغت سریانی در مرثیهٔ قرة العین خویش تلفیف نموده
بسایر فرزندان سپرد و وصیت نمود تا اعقاب ایشان آنرا بطنا بعد بطنا
خوانده مراسم مصیبت هابیل بجای آرند و چون ان کلمات مسنجع بیعرب
بن قحطان رسید همه را کسوت نظم بپوشانید و اول آن ابیات
اینست بیت تغیرت البلاد و من علیها • و وجه الارض مغبر قبیح
و بنابر اشتهار آن منظومات با یراد یک بیت اکتفا نموده آمد و آدم
صفی علیه السلام بعد از فراغ از شرایط عزا بر قابیل لعنت کرد و او از
مردم متوحش کشته با هیچکس الفت نمیکرفت و هر که را میدید توهم نموده
میکریخت و در کوهها و بیابانها سرکردان میکشت و بزبان حال با پدر
خطاب میکرد بیت که سر بکوه و بیابان تو داده‌ٔ ما را و بزخم سنگ سر آهو
و بز کوهی را بدینک کوفته و هلاک کرده کوشت ایشان را می خورد و گفته‌اند
که منشا تنفر و توحش از بنی آدم آنست و در اکثر کتب تاریخ تحریر
یافته که بعد از تقدیم مراسم تعزیت هابیل حکم الهی بقصاص قابیل نازل
شد آدم مضمون فرمان برو عرض کرده و او از قبول امتناع نموده
از جوار آدم مفارقت جسته با راضی یمن پیوسته و بقیة العمر آنجا
اقامت نموده بعبادت آتش و تعمیر آتشکدها قیام نمود چه شیطان با او
گفت که هیچ میدانی که آتش چرا از قربان تو اعراض کرده قربان هابیل را

تلقی بقبول نمود و قابیل گفت نی شیطان گفت قبول قربان برادرت بنا بر آن
بود که هابیل در خلوت آتش می پرستید و شرایط عبادت او بجای می آورد
و قابیل متابعت شیطان کرده و اولاد او دران سرزمین بسیار شدند و بوضع
مزامیر و طنابیر و شرب خمر و ارتکاب زنا و فواحش اقدام نمودند و انتقال
که بعد از کشته شدن هابیل و رفتن قابیل بجانب یمن حضرت خالق البرایا
شیث را بآدم صفی علیه السلام ارزانی داشت چنانچه عنقریب مذکور
خواهد شد ذکر استخراج ذریت آدم و کیفیت رحلت او در تاریخ بدایة و نهایة مسطور است
که آدم علیه السلام هر سال جهت طواف کعبه بمکه شریفه می آمد و مناسک
حج بجای می آورد تا یکبار از مراسم زیارت فراغت یافته در پس کوه
عرفات که انرا وادی النعمان گویند بخواب رفته و باری تعالی ذریت
اورا الی قیام الساعة از صلب وی بیرون آورده بر دست راست
و چپ آدم قرار داد و آدم علیه السلام از حالت منام بمقام تیقظ
و انتباه آمد و بجانب دست راست نظر کرده اشخاص نورانی دید و
جبرئیل را نیز دران مقام حاضر یافت از جبرئیل علیه السلام کیفیت
حال ایشان را تعرف نموده جبرئیل گفت این طایفه اصحاب یمین اند
و مقربان بارگاه احدیت اند از نسل تو و درین حین ندای امر الهی رسید
که هولاء فی الجنة ولا ابالی و چون آدم نظر از ان طایفه برداشته
بجانب چپ انداخت جمعی از ارباب ظلمت مشاهده نمود و باز از جبرئیل
پرسید که اینها چه کسانند گفت این طبقه اصحاب شمال اند و محرومان از
رحمت الهی و درین هنگام بار دیگر ندای خداوندی رسید که هولاء فی
النار ولا ابالی منقول است که در وقت ذریت نظر آدم علیه السلام
بر جوانی افتاد در میان اصحاب یمین حسن الصورة و موزون القامة بود
که منکر نیست آدم را از گریه خویش که بعد از اخراج از جنت روی نموده بود

بیاد آمده

بیاد آمده از جبرئیل سوال کرد که این شخص کیست گفت یکی از کبار
اولاد تست موسوم بداود که با وجود صدور زلتی است و پیغمبر
مرسل خواهد بود آدم از مدت حیات او استفسار نموده و جبرئیل گفت
که مقدر چنانست که شصت سالی زندگانی کند و آدم روی بقبله محراب
دعا آورده گفت یا رب از عمر من چهل سال بردار و بعمر او بیفزای
دعاء او بمحل اجابت رسیده حیات داود صد سال مقرر شد و چون عمر آدم
به نهصد و شصت رسید عزرائیل بخدمت او آمد تا بمهمی که حواله او شده بود
قیام نماید آدم گفت وقت قبض روح من نیست چه بنا بر وعده الهی
چهل سال دیگر از عمر من باقی است عزرائیل گفت تو چهل سال از مدت
حیات خویش بداود بخشیده آدم علیه السلام منکر شد و فی الواقع
محل آن بود که آنحضرت انکار نماید و عزرائیل صورت واقعه را معروض
سرادقات عزت گردانیده حکم شد که تا انقضای مدت مذکور آدم
را زحمت ندهد بی آنکه از صد سال داود چیزی کم گردد و بعد از رجوع
آدم از عطای خویش فرمان واجب الاذعان ملک منان نفاذ یافت
که من بعد بنی آدم در مواهب و عطایا و معاملات و قضایا صکوک
و سجلات مقرون باسامی شهود ترتیب نمایند تا هیچ آفریده را بعد از
اقرار مجال انکار نماند و اگر طریق انکار مسلوک دارند مقبول و
مسموع نباشد و در تاریخ طبری و حافظ ابرو چنان مسطور است
که آدم را صورت مشاهده ذریه بوادی النعمان در خواب روی
نمود و علی ای التقدیرین آدم ملاحظه ذریات خویش فرموده می
خواست تا بوطن مالوف مراجعت نماید که ناگاه وحی الهی رسید و فرمان
بادشاهی نازل شد که بجانب یمن رود و قابیل را و اولاد و متابعان
او را براه راست دلالت کند و از سلوک مناهج شر و فساد باز دارد

وآدم بنا بر فرمان آلهی قطع مراحل نموده بمنازل ایشان نزول فرمود و قابیل
و متعلقان او را که مرتکب کیش آتش پرستی شده شرب خمر و فعل زنا را
مباح میداشتند نصیحت فرمود و معجزات و خوارق عادات جنانچه وظیفه
انبیا باشد بتقدیم رسانیده فوجی از اولاد آدم و طایفه از فرزندان
قابیل متابعت والد بزرگوار اختیار کرده از مصاحبت قابیل مفارقت
کردند و باقی طایفه راه عناد و جحود سپرده بر سر عصیان بایستادند و در
فیافی ضلال هایم و در صحرا سرگردان ماندند

ذکر انتقال آدم علیه السلام از خاکدان محنت بریاض جنت

جون هزار سال از عمر آدم گذشته و هنگام آن
رسید که منشور حیاتش بتوقیع اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا
یستقدمون موقع گردد و مکتوب قضای مختوم بختام کل من علیها فان
مختوم شود مرضی بر ذات پسندیده سمات او عارض شده باحضار
اولاد رشید و احفاد نجیب امر فرمود و بعد از اجتماع ایشان باطاعت
رحیم رحمان وصیت کرده از متابعت شیطان تحذیر نموده و شیث
را علیه السلام که اعقل و اجمل فرزندان او بود وصی و ولی عهد خویش
ساخته بر ایشان والی گردانید و بزیت و زیتون جنت رغبت نموده
شیث را بر طور سینا فرستاد تا از حضرت اکرم الاکرمین آنجه مشتهی او
شده در خواهد و شیث بموجب اشارت بدانجا رفته دست بدعا برداشت
که یارب بنده تو آدم مریض است و خاطرش بزیت و زیتون جنت مایل
است مقارن دعا آوازی بگوشش او رسید که هات قصعتک شیث قدح
جوبین خود را پیش داشته بعد از لمحه قدح را از آنجه مرغوب طبیعت
آدم بود مملو یافت و شیث علیه السلام از طور سینا مراجعت نموده
آنجه مطلوب آدم بود باو رسانید و آدم علیه السلام زیت را در بدن
خود مالیده از زیتون مقداری تناول فرمود و مرض زایل شد اما بعد از

جحود: انکار

ارتحال

قصعتک

هات

اندک فرصتی

اندک فرصتی معاودت نمود و در وقت اشتداد مرض با فرزندان گفت اشتهای میوهای
بهشتی باز بر طبیعت غالب شده بروید و قدری از آنها حاصل نموده بیارید و
ایشان بجهت الحاح پدر بزرگوار از پیش او بیرون آمدند و جون مقداری مسافت
قطع کرده جبرئیل را دیدند که با جمعی از ملایکه که کفن و تابوت همراه داشت
می آمدند فرشتگان از مقصد بنی آدم استعلام نموده آن جماعت صورت
واقعه را بیان کردند جبرئیل گفت باز گردید که ما بجهت آن آمده ایم که او را
بقبض روح متمنی خود رسانیم و اولاد آدم مراجعت نموده نزد پدر
آمدند و ملایکه را دیدند پیش آدم نشسته و جبرئیل از حال او می پرسید
آدم او را گفت شدت وجع جنان استیلا یافته که بعبادت قیام نمی توانم
نمود و حوا در پس پشت او نشسته میگریست آدم او را گفت از این
جا بیرون رو و مرا با رسولان پروردگار بگذار که هر مصیبتی که بمن رسیده
بواسطه تو بوده است و حوا و بنات او بطرفی رفتند و عزرائیل بقبض
روح او اشتغال نموده و آدم به تسبیح و تهلیل مشغول شد و جبرئیل درین
حال با ملک الموت گفت که بطریق رفق و مواسا روح مطهر او را
بقبض فرمای جه معلوم داری که آدم آنکسی است که ایزد تعالی بید خویش
او را آفریده و روح خود را در وی دمید و ما را بسجود وی مامور گردانید
و در حظایر قدس او را جای داد و ملک الموت از مهم خود فارغ
شده جبرئیل جامه بر آدم پوشانید و بعد از آن بغسل و تجهیز و تکفین
او قیام نمود و بقول مشهور بر کوه ابو قبیس قبر او را حفر کرده ملایکه
و حوا و بنین و بنات آدم صف زدند و جبرئیل شیث را بر روایت
اشهر تقدیم نموده بر وی نماز گذارده آنگاه او را در قبر نهاده خاک بر بدن
مبارک او ریختند و بعد از آن جبرئیل اولاد آدم را گفت که اگر بوصیت
پدر خود عمل نمایید هرگز گمراه نشوید و این معنی را بدانید که مجلس را از هر کس

حنوط

قدرت

چاره نیست وانچه از ما مشاهده فرمودید در قضیه غسل و تکفین و نماز بهمین
طریق نسبت بجمیع خویش سلوک فرماید سنت الله بدین و نشره جاری
شده و تا قیام ساعت دیگران این فرشتگان را نخواهد دید و سلام علیکم
و این ذیل مشتمل است ذیل قصه حضرت ابو البشر و ذکر آنچه رسید بوی از خیر و شر...
هرچند فایده که ثبت آن در کتب تواریخ از مستحسنات و علم بدان نزد
مورخان از قبیل واجبات است فیما بیان نسبت تسمیه و لقب و
کنیت صاحب لطایف المعارف آورده که چون پیکر مبارک آدم از ادیم
ارض یعنی روی زمین مخلوق گشت موسوم بآدم شد و بعضی گویند
آدم گندم گون بود از آن جهت آدمش گفتند و برین تقدیر لفظ
آدم ماخوذ از اُدمه باشد و جمعی گفتند که می شاید که لفظ آدم مشتق
بود از ادمت بین الشیئین اذا خلطت بینهما و هو اعلم و چون آدم بنهایت
پاکیزه سیرت و صافی سریرت بود که ملقب بصفی الله شد و ابنا بر آنکه
منشاء افراد انسانی است مکنی بابو البشر گشت قال الله سبحانه و تعالی
هو الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها لیسکن الیها و در
صحف ادریس مذکور است که چون خالق بیچون خواست که در نشاه اولی
بر بسیط جهان بساط قدرت ظاهر گرداند نخست از ادیم زمین شخصی
آفرید که او را بزبان سریانی ارمانوس خواندند انگاه هم از نفس او
زوجی بجهة ازدواج و اختلاط او موجود ساخت و بواسطه امتزاج
ایشان شیوه توالد و تناسل را انتظام داد تا قیام ساعت که
نشاء ثانیه خواهد بود مقالید امور کلی و جزوی عالم در قبضه اقتدار
نتایج ایشان نهاد و ثعلبی گوید که ملایکه از آدم وجه تسمیه حوا استعلام
کردند جواب داد که چون حوا جزوی از اجزای منست و از خلق حی آفریده
شد لاجرم اطلاق این اسم بروی مناسب نمود ذکر حلیه او علیه السلام

[margin: به اموات — جهل — او علیه السلام — السقفتین — وجعل — لیسکن — مارنوس]

محمد بن اسحاق

محمد بن اسحاق گوید که آدم امرد بود اول شخصی از فرزندان او که بزینت اللحیه تحلی
یافت شیث بود علیه السلام و آدم دراز بالا و جعد موی و گندم گون بود و از
کافه خلق بوفور حسن و جمال اختصاص داشت و در طول قامت آدم علیه السلام
اختلاف است و بعضی از ایمه حدیث از حضرت رسالت علیه التحیة والسلام
روایت کرده اند که درازی قد او شصت ذراع بود و اهل کتاب زیاده ازین
و کمتر ازین گفته اند لیکن اعتماد بر روایت ایمه اسلام است و حوا در صورت
بآدم علیه السلام مشابهت تمام داشت و بعضی از اهل تفسیر برانند که حق
تعالی آدم را باسمای جمیع اشیاء عالم مطلع گردانید حتی القصعة و القصیعة
و بعضی از محققان گویند باری تعالی او را بلغات مختلفه دانا گردانید
یکی از تابعین گوید علم باسماء عبارت است از معرفت صحف منزله و امور
متعدده و احوال مستقبله و طایفه گفته اند که عبارت از معرفت خواص
اشیاست بعضی از اهل تحقیق درین باب جهات دیگر گفته اند والعلم
عند الله تعالی و منها ذکر و لطایف امام ابو اسماعیل بن ابی نصر الصفاری
در کتاب موازنه آورده است که حضرت احدیت آدم را بشش کرامت
اختصاص داد اول آنکه طینت او را بید قدرت و عنایت تخمیر فرمود
دوم آنکه او را بتشرف و نفخت فیه من روحی مشرف گردانید اضافت
روح او بخود کرد سیوم ملایکه را بسجده او مامور ساخت چهارم
آنکه او را بتعلیم اسما سرفراز گردانید پنجم آنکه بهشت عنبر سرشت را
بی کلفت طاعت و مشقت عبادت بدو تفویض کرد ششم آنکه کلمات توبه که
منبع رضا و خشنودی حضرت بود بی واسطه افریده بدو تلقین نمود و
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه منها ذکر بلیات علیه السلام و بعضی از
تفاسیر مذکور است که چون آدم بتناول ثمره شجره ممنوعه مبادرت نمود
حضرت باری سبحانه و تعالی او را بده بلیه مبتلا گردانید اول آنکه عتاب فرمود

[margin: اصلح بود]

قال جل و
علا ذکره الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین
دویم آنکه او را بکشف عورت و اظهار سوارت در میان اهل جنت شرمسار
ساخت سیوم آنکه طراوت و لطافت ظاهری او را تبدیل کرده لون او که در
غایت صفا و نهایت بهجت و بها بود تغیر داد چنانچه یکی از تابعین می فرماید که
جلد بدن آدم قبل از صدور معصیت در لطافت بر مثال ناخن بود بعد از آنکه
بواسطه ارتکاب زلت متغیر حضرت آدم شود تا تأسف و ندامت او زیادت
گردد چهارم آنکه او را بعد جوار موسوم گردانیده بخروج از منازل جنان
امر فرمود و پنجم آنکه او را بفراق حوا مدت دویست سال یا سیصد سال
علی اختلاف الاقوال مبتلا ساخت و ظاهر است که چنانچه موانست
بمجالست رفیقان کریم فردوس نعیم است و مهاجرت از صحبت یاران
قدیم عذاب الیم است ه دل امتحان غم روزگار کرد بسی
ندید هیچ غمی صعب تر ز دوری یار ه ششم آنکه میان آدم و هر که دلالت
بتناول شجره کرد عداوت افکند و القینا بینهم العداوة و البغضاء
الی یوم القیامة و اثر این خصومت بنتایج ایشان نیز سرایت کرد هفتم آنکه او
را بسمت عصیان متسم گردانید و آوازه وعصی آدم ربه فغوی در بسیط جهان بمسامع
عالمیان رسانید منقول است که ابراهیم خلیل علیه السلام بحضرت مناجات کرده
از سر این معنی استفسار نمود خطاب آمد که یا ابراهیم اما علمت ان مخالفة
الحبیب علی الحبیب امر شدید هشتم آنکه شیطان و ذریات او را که اعدای حقیقی
آدم اند بروی مسلط گردانید و دست تعدی و استیلاء ایشان را بنا بر وفور
حکمت که علم هیچ آفریده بدان محیط نیست بر آدم و بنی آدم دراز ساخت کما قال اجلب
علیهم بخیلک و رجلک الایه نهم آنکه دنیاء دون محل امتحان فرزندان آدم
ساخت و او را و ذریتش را ببلیات و آفات این جهانی مبتلا گردانیده باقامت
چندروزه بر منازل فانی مسجون فرمود دهم آنکه او را باذیت انواع تعب

واقسام

ازان و مبدل شد قدرش
بر سر انامل گذاشته آمد تا هر لحظت
که مینه

واقسام نصب و تعذیب نمود و هو اول خلق عرق جبینه من التعب والنصب و بعد
از تجرع کاسات شربتهای ناخوشگوار دنیای فانی پایدار با او نیز وفا ننمود ه
جهان بر وفق نام خود جهانی است ه خردی را کذا فی نام نه نهاد ه خنک آنکس که از
میدان ارواح ه قدم در عرصه اجسام ننهاد منها بیان جنت آدم علیه السلام در بعضی از
کتب تواریخ مثبت است علمای ملت احمدی را در تعیین جنت آدم علیه و علیهم
الصلوات والسلام اختلاف است جماعتی از صحابه و تابعین چون ابوهریره
[و حذ]یفه یمانی و ابومالک اشجعی و غیرهم رضی الله عنهم برانند که جنت آدم
[جنة] الماوی بود و جماعتی دیگر چون عبد الله بن عباس و سفیان بن
[عیینه و] غیرهما رضوان الله علیهم گفته اند که بهشت او غیر جنة الماوی است
زیرا که وی در این بهشت اولا مکلف شد باحتراز از شجره معینه و ثانیا آنکه
اشتغال نمود بنوم و استراحت و ثالثا آنکه ابلیس در انجا راه یافت و این
امور منافی آنست که جنة الماوی باشد و نص کتاب توریت که علمای یهود
بطنا بعد بطن تا اکنون بمحافظت ان قیام نموده اند موافق این قول است
و در میان فرقه ثانیه باز اختلاف واقع شده که آن جنت در آسمان بود
است یا در زمین طایفه از این فرقه گفته اند که در آسمان تواند بود و این سخن
که از کبار علما است و جمعی دیگر گویند که در زمین بوده است زیرا که باری
سبحانه و تعالی آدم و حوا را بنهی شجره معینه امتحان فرمود و برین
تقدیر آن بهشت منزلی بوده باشد که حضرت عزت جهت ایشان در دار
امتحان و ابتلا مهیا ساخته و همین جمعی گفته اند که آنحضرت حدیث که
از حضرت نبوت پناه در حین ارتحال آدم نقل کرده اند موید این قول است
و مضمون آن حدیث قریب بانچه سابقا تحریر یافته اینست که چون آدم
را هنگام رحلت نزدیک آمد از اولاد و اعقاب خویش خوشه انگور بهشتی
طلب نموده ایشان بجهت حصول آن مطلوب از پیش او بیرون رفتند و در

نصب
دشمن داشتن
حرته

چرا که اگر هبوط آدم نازل شده
هبوط از آسمان تواند بود و این تجلی
در این بهشت

سابق گذشته

اثنای راه بعضی از ملایکه بریشان رسیده از باعث حرکت و سیر برسیدند اولاد
آدم گفتند والد ما را خوشه انگور از انگورهای بهشت آرزو کرده ما متوجه شده ایم
که ماًمول او را باسعاف وانجاح رسانیم ملایکه گفتند باز گردید که حق تعالی
مهم او را کفایت کرد و بنا برین اولاد آدم باز گشته بتجهیز و تکفین و تدفین
او اشتغال نمودند و ازین جهت تقریر لازم آمد که اگر وصول
به بهشت مذکور شدی در طلب انگور بهشتی سعی نه نمودندی و ا
فاریابی در کتاب اسوله جامعه آورده است که جنت آدم علیه
در دیار فلسطین بوده و هی کان بستانا کثیرة الخضرة دیو
صار ماحوزا و منزیا و الاهرق التی لا یکونان الا فی الدنیا والخ
بناه قاضی ناصر الدین بیضاوی در کتاب خویش از علماء معتبر
بهشت نقل کرده موافق این قول است و در ترجمه کتاب اح
در رساله بیست و یکم که برسالت الحیوان موسوم است مذکور شده که چون
تسویه بنیه آدم علیه السلام باتمام رسید و ملایکه سجده او بجای آوردند
فرمان الهی صادر شده که تخت اجلال او را به بهشت نقل کنند و آن بوستانی
بود بر اعالی جبل الیاقوت بجانب مشرق و ارتفاع آن کوه بحدی است
که هیچ آفریده را از نوع انسان و جنس حیوان تصاعد و ارتقا بران
میسر نشده و از غایت صعوبت مسالک طریق رفتن بران مسدود آمده
و آن بوستان در فصول اربعه بر یک سان است و هوای آن معتدل بوده
باشد و بکثرت انهار و خضرت و نضرت ازهار و لطافت اثمار موصوف
و یکی از افاضل شعرا در صفت آن گوید
بباغی خرامید آدم که او را
بهار و بهشت مولی و چاکر
درختانش از عود و برکس زمرد
نباتش زمینا و خاکش ز عنبر
یکی برکه ژرف در صحن بستان
چو جان خردمند و طبع سخنور
ز پاکی چو روح و ز خوبی چو دانش
بصفوت هوا و ز لطافت چو آذر

است

همراه ملایک

ارتقا
بالا رفتن

اشجار

بهبوط

روان اندرو ماهی سیم سیما
چو ماه نو اندر سپهر مدور
و آن جماعت گفته اند که اهم هبوط
در کریمه اهبطوا منها جمیعا از مقوله اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم باشد چه در
کلام فصیح بلیغ ازین قبیل بسیار واقع شود راقم حروف گوید انچه ازین اقوال
موافق عقیده اهل سنت و جماعت است بدان اعتقاد باید کرد که رستگاری
دارین در انیست **ومنها ذکر شریعت و کتاب** شریعت آنحضرت مشتمل بود
بر خدا پرستی و صلواة و صیام و قربان و اجتناب از شرب خمر و لحم خنزیر
و غیر ذلک و این سخن که شراب در زمان جمشید پیدا شده چندان اعتباری
ندارد و کتاب او محتوی بود بر چهل صحیفه و بیست و یک صحیفه نیز گفته اند
و مضمون صحف او از حکمت طبعی و معرفت منافع و مضار ادویه و کیفیت
تسخیر جن و شیاطین و هندسه و حساب و غیرها بود **ومنها ذکر تعداد معجزات او علیه السلام**
سابقا مذکور شد که چون قابیل از پدر مفارقت نموده بزمین یمن رفت
ابلیس او را بعبادت آتش دلالت کرد و او با اولاد خود متفق شده
آتشکده ها بنا کردند و بآتش پرستی اشتغال نمودند در اثنای این حال وحی
الهی بآدم رسید که بعدن رفته قابیل و اولاد او را براه راست و شریعت
قویم دعوت نماید جناب خجسته نیز ازین خبر سابق ذکر یافت و آدم علیه
السلام بولایت یمن رفته مضمون رسالت ادا نمود فرزندان ناخلف
ازو معجزه خواستند و نخست معجزه که اظهار کرد آن بود که از سنگ خارا
جهت ایشان آب جاری گردانید و دیگر درختی بود در نواحی منازل آن
فرقه ضلال و او را نزد خود طلبیده آن درخت اجابت نمود و زمین را
شکافته در آمدن تعجیل مینمود تا بنزدیک وی رسید دیگر آنکه قدری
سنگ ریزه بر کف مبارک داشت که بوقت دعوت بر صدق نبوت او
گواهی داد و از جمله معجزات او آنچه بعد از ادای وظایف رسالت قابیل
ظاهر گردانید یکی آن بود که در بعضی اوقات چون قصد بنی آدم میکردند

والنواع مضرت بدیشان میرسانیدند وچون ایام تعرض ایشان امتداد یافت
اولاد نامدار شکایت بنزد پدر بزرگوار بردند آدم بمیان وجوش رفته
ایشانرا نصیحت نمود و از تعرض اولاد خویش منع فرمود مجموع قبول نصیحت
کرده دیگر مزاحم بنی آدم نشدند دیگر آنکه روزی اعزهٔ اولاد خود را
ضیافت کرده دیگر هیزم مطبخ وفانه نمود او دست مبارک در آتش داشت
تا از اشتعال فرونشیند وچندان توقف کرد که همه حاضر گردانیدند واز جمله
معجزات او طی بحار وصحاری بود و روییدن تخم ورستن آن فی الحال و
امثال این صور از آن حضرت بسیار بظهور می آمد و شرح مجموع آنها
موجب اطنابست **ومنها ذکر العلوم والصناعات التی ظهرت فی ایام** از فنون علوم
آنچه در ایام آنحضرت ظاهر شد فن هندسه وعلم طب وموسیقی بود
واز حرفه دهقنت ورشتن وبافتن گویند این جمله باجتهاد و بیل
وقابین و یام که فرزندان لامح اند که نسبت او بقابیل منتهی میشود بحد
اشتهار وانتشار رسید وبعضی گفته اند که استخراج حدید از معادن
از اعمال آنجاعت است وهو اعلم بحقایق الامور **ومنها ذکر یوم وفات
وعدد اولاد واحفاد فی ایام حیوته** وفات آنحضرت در روز جمعه واقع شده در
مکهٔ شریفه وحوا بعد از یک سال وبقولی هفت سال رحلت نموده در جنب
او علیه السلام مدفون شد وآدم از عالم رحلت ننمود تا چهل هزار نفر از
اولاد واحفاد خویش ندید وفرزندان صلبی او بیست دختر بودند و
بقول اکثر نوزده دختر ودر مقدمهٔ ظفرنامه مذکور است که بیست و یک
پسر صلبی داشت وبیست دختر واین دو روایت مبنی بر قول صحیح
مشهور است که شیث فرداً وحیداً از ام کل حی یعنی حوا متولد شده
وقیل انما سمیت حوا لانها ام کل حی **ذکر شیث علیه السلام** شیث لفظی
سریانیست ومعنی آن هبة الله واورا علیه السلام اوریای اول نیز

ذکر العلوم والصناعات التی ظهرت فی زمانه

خوانند

خوانند واین لفظ سریانی است واو را معلم الخیر گویند چه اول کسی که بتعلیم
وتدریس مسایل شریعت وحکمت اشتغال نمود حضرت شیث بود منقول
است که آدم علیه السلام بر فقدان هابیل جزع بسیار مینمود جبرئیل امین
جهت تسلیهٔ خاطر حزین وی نازل شده باو گفت که حق تعالی عنقریب
بتو فرزندی رشید ارزانی خواهد داشت که سید اولاد آدم از نسل وی
در وجود آید وبعد از انقضای پنج سال از قتل هابیل جهت اکرام نور
محمدی بقول جمهور شیث تنها از حوا متولد گشت وانچه معدودی از مورخان
آورده اند که او نبیرهٔ آدم است و پدر او صلحا نام داشت واین
سخن ضعیف ومردود است ومحمد بن جریر طبری گوید که انساب مجموع
افراد انسانی امروز باو منتهی میشود چه نسل باقی اولاد آدم در زمان
نوح علیه السلام انقطاع یافت وشیث علیه السلام بحسن صورت
وصفا سیرت وکثرت فضایل وعموم فواضل ومشابهت صوری و
معنوی با آدم از سایر فرزندان او علیه السلام امتیازی تمام داشت
ومحبوب ترین اولاد ابو البشر او بود وآدم در زمان وفات گویند
قبل از انقطاع رشتهٔ حیات بدنی او را وصی و ولی عهد خویش
ساخته وساعات شب وروز بدو آموخته تعلیم کرد که هر مخلوقی در هر ساعتی
چه عبادت میکند واورا از احتیاط با اولاد قابیل تحذیر نموده از واقعهٔ
طوفان خبر داد گویند که در زمان یکی از اولاد من بنوح چنین حادثه ظاهر
خواهد شد اگر آن زمان را دریابی عظام مرا محافظت نموده در کشتی
درآورده تا از غرق ایمن گردد والا بفرزندان خود وصیت فرمای تا
بشرایط تحفظ قیام نمایند واو بقوت اشعهٔ انوار الهی که از مشکوة
عقل فایض میگشت بر اکثر طوایف جن وانس مسلط گشت
شریعتش موافق ملت آدم بود وحق تبارک وتقدس پنجاه صحیفه

باو فرستاد و بیست و نه صحیفه نیز گفته اند و صحف او مبنی بود از علوم حکمی و
ریاضی و آلی و صنایع مشکله چون اکسیر و غیره و اکثر اوقات بزمین شام اقامت
مینمود و بروایت بعضی از اهل تاریخ ولادت او هم دران سرزمین اتفاق
افتاده بود و طایفهٔ گویند که عبادات در ساعات لیل و نهار از
جملهٔ نتایج خاطر مبارک اوست که بدان ملهم شده بود منقول است
که اکثر اولاد شیث بواسطهٔ آنکه از آدم علیه السلام صفت نعیم
جنان و لذت روح و ریحان و از لطافت هوا و منزهات انها
استماع کرده بودند و بر مضمون صحف سماوی اطلاع یافته در زمان
پدر طریقهٔ تجرد و انقطاع اختیار کرده بهوا انست علویات نمودند
و در مغارات و صحاری متفرق گشته ترک لذات دنیوی کردند
و باداء وظایف طاعات مشغول شده ریاضت نفس سرکش
و تهذیب اخلاق را نصب العین ضمیر ساختند و در زمان شیث
علیه السلام بنی آدم دو فرقه شده گروهی مطاوعت او نمودند و
طایفهٔ متابعت فرزندان قابیل کرده بفسق و فساد مشغول
گشتند و شیث علیه السلام ایشانرا نصیحت نموده بعضی براه راست
آمدند و جمعی بر طریق عصیان استمرار نمودند و چون نهصد و
دوازده سال بروایت مشهور از سن مبارکش منقضی شد مرغ
روح او از قفس بدن بر کنگرهٔ عرش طیران نمود
ازان سرد آمد این کاخ دلاویز • که چون جا گرم کردی گویدت خیز
و از سخنان اوست علیه السلام که مومن حقیقی آنست که در وی
شانزده خصلت موجود باشد معرفت واجب الوجود و ملایکهٔ
ارضی و سماوی شناختن خیر و شر اطاعت و انقیاد سلطان
عادل که باری تعالی منصب خلافت خویش بدو ارزانی داشته

معنیه

توجه

ادای حقوق

و ادای حقوق والدین و احسان بجای ایشان صلهٔ رحم و مکرمت نسبت بخویشان
و دوستان و اعمال قوت غضبی بشرطی که مقرون باشد برضای الهی و تصدق
و ترحم برارباب احتیاج رعایت غربا و مواسا بفقرا و اجتناب از معاصی و
مناهی و صبر کردن در حدوث حوادث و ظهور نوایب و صدق گفتن و داد
دادن قناعت از متاع دنیا باندک چیزی و شکر نعمت خداوند بذبایح و
قربانیها حلم و حمد خداوند تبارک و تقدس بی شایبهٔ اضطراب و اضطرار
حیا که متمم مکارم اخلاقست و هم و فرماید علیه السلام که نسبت بادشاه با رعیت
نسبت نفس است با بدن هم چنانکه نفس یک نفس از تعهد بدن غافل نیست
پادشاه باید که یک لحظه از تفقد و دلجویی رعیت غافل نباشد تا رعایا
مطیع و منقاد او باشند و او سرور ایشان تواند بود و پادشاهی که
کار او چنان باشد که بستم مال جمع کند و بدان ممتع گردد از طریق صواب
منحرف باشد که جمع مال جز بمعموری ملک صورت نه بندد و اگر پادشاه
یک روز از حال لشکر و رعیت و دوست و دشمن غفلت ورزد چندان
خلل روی نماید که یک ماه تدارک آن نتوان کرد و گاه باشد که فساد
ظاهر گردد که هرگز صلاح نپذیرد و واجب است بر پادشاه که اولاد
خود را بر تعلیم علمی که متضمن قوام ملک و استمالت رعیت و حمایت لشکر باشد
ترغیب نماید و از مداومت صید و ملازمت لعب ترهیب فرماید و در
باب اهل فضل و دانش احسان مبذول دارد که این معنی موجب
زیادتی اکتساب فضایل است و عمل پادشاه لایق کسی که بمکارم اخلاق
موصوف و در انواع شداید محن صبور و حسن تدبیر اهل سیاست
آراسته بود و اگر بضد خلاف این اوصاف موصوف باشد بر پادشاه
واجب است که عمل خود را از و حسابت فرماید دوست مخلص را از
برادری که تمنا در میراث تو کند ذکر انوش بن شیث او را انوش نیز گویند

ارباب اخبار اختلاف کرده اند که مادر او از نوع جن است یا از جن انسی
ودر کتاب عرایس از اهل البیت مرویست که مادر انوش حوری بود که
ایزد تعالی او را بی واسطه مادر و پدر آفریده است و به شیث علی نبینا
علیه السلام ارزانی داشت وچون شیث را هنگام رحلت بنزدیک آمد
انوش را وصی گردانیده زمام حل وعقد امور بنی آدم در قبضه کفایت
ودرایت او نهاد ودر نظام التواریخ گوید که انوش مدت سهصد سال
برعایت رعیت قیام نمود ودر طبری آورده که او نیز مدت نهصد
ودوازده سال عمر یافت **ذکر قینان بن انوش** بن شیث بنابر وصیت پدر ریاست
بنی آدم تعلق باو گرفت وقرب صد سال بدان مهم خطیر قیام نموده
از طریق مستقیم آبا و اجداد خویش انحراف جایز نداشت ودر تاریخ
حافظ ابرو مسطور است که مدت عمر او هشتصد وچهل سال **ذکر مهلائیل بن قینان**
بموجب اشارت پدر حکومت بر او قرار گرفت ودر ایام مهلائیل کثرت خلق
بمرتبه رسید که از هم در زحمت بودند لاجرم ایشانرا در اقطار عالم متفرق
گردانید وخود با اولاد شیث باقلیم بابل آمده شهر سوس بنا فرمود وقبل
ازان مردم در مغارها و بیشها بسر می بردند بعضی گویند مدت نهصد و بیست و نه
سال زندگانی یافت **ذکر برد بن مهلائیل** بن انوش برد بیای موحد است و بیای
منقوطه بدو نقطه تحتانیه نیز نقل کرده اند ودر ایام او بتان ساخته خلایق
بعبادت اوثان مشغول شدند و بعضی گویند این رسم مذموم بعد از
ادریس علیه السلام پیدا شد چنانچه تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی وحضرت واهب العطایا برد را فرزندان رشید
ارزانی داشت ویکی ازان جمله اخنوخ بود و برد مدت نهصد و شصت
دو سال در عالم زندگانی کرد **ذکر ادریس ع بن برد علیه السلام والصلوة**
مولد او و منشا علیه السلام از دیار مصر و او ربای ثالث در کلام حکما عبارات

عالمیان

ازوست

ازوست واو را علیه السلام بزبان عبرانی اخنوخ وخنوخ گویند ودر میان یونانیان
بطرسمین وارمنس مشهور است ودر عرب هرمس و ادریس و المثلث
بالنعمه خوانندش واز جهت کثرت درس وتدریس صحف آبای بزرگوار خویش
موسوم بادریس گشت ومراد از هرمس عطارد است ومقصود از نعمت
درین کلمه نبوت وحکمت وحکومت است آورده اند که در بدایت امر نزد
غاثاذیمون مصری که یکی از انبیای مرسل اهل یونان ومصر بود تلمذ مینمود
ومعنی غاثاذیمون نیک بخت است وغاثاذیمون را اوریا نانی گویند منقول است
که چون اولاد قابیل بنا بر اضلال عزازیل از طریق مستقیم انحراف جسته
بوادی کفر وشرک افتادند ورسم نکاح از میان برداشته بارتکاب محرمات
جراءت نمودند وانواع فسق وفجور در میان ایشان شیوع وظهور یافت
حضرت باری جلت کلمه ادریس را خلعت رسالت پوشانیده بر ایشان
مبعوث گردانید ومعجزات ارزانی داشت تا بواسطه دلالت او جمعی
کثیر از جحود و عناد باز آمده بسر منزل صلاح وسداد رسیدند واز
مکمن شقاوت خلاص یافته بمامن سعادت پیوستند وگروهی دیگر
بنا بر قساوت قلب برسم معتاد بر کفر وضلال خود مستمر بودند نصیحت
ادریس در ایشان تاثیر نه نمود ودر تاریخ حکما مذکور است که خلایق
را بهفتاد ودو نوع لغت دعوت فرمود وصد شهر بنا کرد که خوردترین
آن هم شهرهاست ودر هر اقلیمی مناسب طور آن مردم سنتی معهد
ساخت ورسمی مقرر فرمود وساکنان ارض ومقیمان جزایر مجموع اطاعت
او کردند وچهار کس به نیابت واشارت او بایالت وریاست ربع
مسکون اشتغال نمودند ابلادس وبیرش و انوس واسقلینوس و
اصول دعوت او بدین حق بود وقایل بتوحید وعمل بعدل وعبادت
خالق وتخلیص نفوس خود از عذاب آخرت وترک مزخرفات دنیا که

افلیوس و اقلیوس

وقول

مستلزم نجات عقبی است و امر می فرمود بنماز که مقتضای شریعت او
بود و بروزه داشتن در ایام معلوم از هر شهری و بجهاد و زکوة اموال
و غسل از جنابت و حیض و مس موتی نهی مینمود از اکل لحم خنزیر و گوشت
شتر و حمار و کلب و از خوردن باقلی و چیزها که مضر است بدماغ مثل مسکرات
و مخدرات و در اوقات مشهوره اعیاد مقرر فرموده امر کرد تا دران
اعیاد بادای صلوات قیام نمایند و هنگام انتقال آفتاب از برجی ببرجی
و رویت هلال و رسیدن کواکب سیاره به بیت خود یا برج شرف امر بذبایح
و قربانها فرمودی و اول کسی که اختراع علم نجوم کرد او بود و وضع
اسامی بروج و کواکب سیاره و اظهار شرف و وبال و اوج و حضیض
و نظرات آنها از تثلیث و تسدیس و غیر ذلک منسوب بان حضرت
است و هنر کتابت و صنعت خیاطت نیز از نتایج طبع پاکیزه
اوست و سنت جهاد و بسی ذریات کفار فجار را ادریس علیه السلام
درمیان آورد و در قصص جهانی مذکور است که ادریس علیه السلام
بغایت عابد و زاهد بود و در روز دوازده هزار بار تسبیح گفتی
و با علویات آشنایی تمام داشت و افواج ملایکه پیوسته بمجلس
و صحبت او متردد بودند و در ترجمه کتاب اخوان الصفا از ادریس
علیه السلام نقل کرده که آنحضرت گفت که من سی سال با زحل گرد
سماوات برآمدم و از دقایق و حقایق علم علوی خبردار گشتم
و بر اسرار و رموز ملکوت واقف و مطلع شدم و در تاریخ
حکما مسطور است که ادریس علیه السلام امت خود را از عدد پیغمبرانی که بعد
از او مبعوث گشتند اخبار فرموده و از وقوع طوفان نوح شرف
اعلام ارزانی داشته دوستان از تلاطم امواج سیلاب یکی از عظمای
دولت را بر بنای اجرام مصر که بلند هرمان اشتهار یافته تحریص

بزعم اکثر مورخان جهت حفظ و صیانت

فرموده

در باب

افلاک

فرموده و خود از مصر بیرون آمده تمامت ربع مسکون را طواف نموده
باز بمصر مراجعت کرده حضرت رفیع الدرجات او را برفعت مکان
سرفراز گردانید و بقولی صحیح حیات ابد و جنت مخلد بدو ارزانی
داشت و کیفیت این واقع چنانست که ادریس علیه السلام پیوسته
حریص بود بلقای پروردگار خویش عز و جل و از طول انقضای
ایام دنیا و مکث در زیر زمین بعد از موت و امتداد زمان بعث
و نشور و جواز صراط می اندیشید و رویت حضرت ربانی را بلا کیف
در جنت آرزوی برد و در اداء وظایف طاعات و عبادات روز بروز
می افزود و بمثابه که اعمال صالحه او را موازی افعال خیر تمامت
خلایق زمین و فرشتگان باسمان می بردند و عزرائیل این معنی را
دانسته اشتیاق ملاقات و آرزوی مصاحبت او پیدا کرد و باذن
خالق اکبر بزمین آمد بصورت بشر انیس و جلیس او شد و ادریس
از عدم اکل و شرب ملک الموت را معلوم فرمود که خدمتش
از جن انس نیست لاجرم حال او تفتیش نموده عزرائیل گفت من ملک الموتم
ادریس پرسید که بقبض روح آمده گفت نی بزیارت آمده ام آنگاه ادریس
از عزرائیل التماس نمود که او را شربت مرگ چشاند و عزرائیل بعد از
رخصت حضرت عزت روح ادریس را قبض فرموده و بعضی گویند
که بخیاشیم او رسانیده باز بقالبش در آورد و بعد از ان ادریس
از او درخواست که دوزخ را بوی نماید عزرائیل بامر ایزدی ملتمس
آنحضرت را مبذول داشته چنان کرد که دوزخ را دیده و ادریس علیه السلام
این هم را توطیه مقصود خویش ساخته از ملک الموت مسئلت نمود که
او را بتماشای بهشت برد عزرائیل بامر ملک جلیل او را بر پر خویش
نشانده و باسمان هفتم رسانیده در بهشت در آورد و ادریس بنعیم

کیفیت

جنس

جنان و روضهٔ رضوان فایز گشته ساعتی به تفرج انهار و اثمار و حور
و قصور و ولدان و غلمان آن مقام کریم مشغول شد بعد از زمانی
عزرائیل خواست که ادریس بموافقت او از بهشت بیرون خرامد
این التماس در میزان خرد ادریس که بر حقایق اشیا عارف و بر
دقایق اسرار مطلع بود سنجیده نه نمود و متعلق بشجرهٔ از اشجار جنت دو واقف
گشته هر چند از آن جانب الحاح و مبالغه ظاهر شد از این جانب ابا و امتناع
روی داد و ادریس گفت تا آفریدگار بهشت و دوزخ مرا ازین جا بیرون
نکند بیرون نروم و در اثنای این سخن حضرت باری عز شانه ملکی را بحکمه
فرستاد و آن ملک بعد از آنکه از عزرائیل صورت واقعه را معلوم فرمود
از ادریس پرسید که توجه میگویی گفت به مقتضای کلمهٔ کل نفس ذایقة الموت
زهر ممات چشیدم و بمقتضای و ان منکم الا واردها بر دوزخ وارد شدم
و اکنون بر مضمون قول خداوند عز و جل ذکره که در بارهٔ بهشتیان
فرموده که و ما هم منها بمخرجین از این جا بجز بسخن عزرائیل تا قادر
بیچون حکم نکند بیرون نروم درین هنگام ندای از غیب رسید که
باذنی دخل و باذنی فعل بگذاریدش که حق بجانب اوست و بعضی از
ارباب اخبار چون کعب الاحبار و غیره گفته اند که اینست معنی کریمه
و رفعناه مکانا علیا و جمعی دیگر گفته اند که ادریس از بهشت بیرون
آمده در آسمان ششم با ملایکه بعبادت مشغول است تا زمانی که حکم
ربانی بموجب ارادهٔ قدیم در بارهٔ او صادر گردد و طایفه گفته اند
که چون ادریس بمعاونت فرشته بآسمان رفت از حضرت مجیب الدعوات
مسئلت نمود که دیگر او را بدنیا نفرستد و همانجا قبض روح او نموده
ملایکه را بنماز وی مامور گرداند و این مسئول عز قبول یافته جسد مبارکش
در بیت المعمور موضوع است والله اعلم بحقایق الامور ذکر کلمهٔ چند از ثبات بلغ

قصه

قصهٔ ادریس علیه السلام والتحیة بعضی گفته اند که ادریس در وقت وفات
آدم علیه السلام صد ساله بود و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند
و در باب مدت عمر او قول دیگر آمده و در خبر است که بعد از دویست
سال از رحلت آدم کم موافقت داشت و صحف او علیه السلام مشتمل
بود بر اسرار سماویات و تسخیر روحانیات و علوم عجیبه و فنون غریبه و
معرفت طبایع موجودات و غیرها و صد و پنج سال و بعضی گفته اند صد
و بیست سال خلق را دعوت نمود اما امام شمس الحق والدین محمد شهرزوری
شهرزوری که مؤلف تاریخ حکما است و کنون آن تاریخ بخط ید او نزد این کمینه
موجود است در انجا آورده که ادریس علیه السلام بعد از انقضای
هشتاد و دو سال از عمر خویش بر آسمان عروج کرده رفعت مکان یافت
والله اعلم و او علیه السلام مردی بود خوب روی گندم گون بزرگ
محاسن تمام قد متناسب اندام قوی استخوان اندک گوشت آهسته
در سخن بیشتر اوقات خاموش اعضای او بی اضطراب و در وقت
مشی نظر مبارک بر زمین افکندی و خود را از فکر خالی نگذاشتی و چون
سخن گفتی انگشت شهادت حرکت دادی از ادریس علیه السلام
پرسیدند که حسن اعتقاد خلق در حق خویش بچه چیز حاصل توان
کرد گفت به نیکویی معامله و ملاقات با ایشان بر وجه احسن و از سخنان
اوست که بهترین نیکی ها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش
در زمان تنگدستی و عفو در حالت قدرت و عاقل آنست که با سه طایفه
استخفاف نکند اول به بادشاهان دوم به علما سیوم بدوستان
چه هر که با سلاطین گستاخی نمود عیش خود منغص گردانید و هر که
علما را خوار داشت دین خود را بزیان آورد و هر که با دوستان استخفاف
ورزید نهال مروت از بیخ بر کند و عاقل را سزاوار است که طالب حکمت

مبعوث گشت و صحیفه بر وی نازل شد
که تعیش با شریعت آدم

باشد و در مصیبت که عام بود جزع نه نماید و هرچند مرتبه او رفیع تر گردد
تواضع بیشتر فرماید و بعیب که شخصی متصف باشد سرزنش نکند و بکثرت
مال تغیر بحال خود راه ندهد و هر کرا کمال عفت نباشد او را بکمال عقل ستایش
ننماید و هر کرا عقل کامل نباشد بعلم شامل وصف نفرماید و نادان
در نظر بصیرت خورد نماید اگرچند بزرگ باشد و اما عاقل بعکس آن در
چشم خرد عظیم آید اگرچه حقیر باشد و هر که در جای متوطن گردد که دران
جا بادشاه قاهر و قاضی عادل و طبیب ماهر و نهر جاری نباشد در تضیع اوقات
نفس خویش کوشیده باشد و توانگری غریب را شهری و درویش
شهری را غریب گرداند و ملح گرانشیخ سعدی علیه الرحمة والغفران این
سخن را لباس نظم پوشانیده گفته است س منعم بکوه و دشت
و بیابان غریب نیست ٭ هرجا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت ٭ آنرا که
بر مراد جهان نیست دست رس ٭ در زاد و بوم خویش غریبست و ناشناخت
الفاظ گوهربار او علیه السلام در باب موعظه و حکمت بسیار است ازان جمله این
چند کلمه بر سبیل تیمن و تبرک مسطور گشت. ذکر اختلاف مردم در ادیان و ابتدای
عبادت اوثان دران بعضی از نقلهٔ اخبار آورده اند که ادریس علیه السلام
قبل از عروج بر آسمان دوستی داشت بر زمین که هرگز از مجلس حضرت
نبوت پناهی غایب نبودی و مانند عرض که لازم جوهر است از ملازمت
آستان شریف او مفارقت نه نمودی و بعد از حرمان شرف صحبت او جزع
بسیار کرده اضطرابی عظیم نمود و ابلیس از سبب مصیبت او استفسار بجای
آورده آن شخص گفت که این همه حزن و اندوه من بواسطه مباعدت خدمت
ادریس و فقدان علم و برکت مجلس اوست ابلیس گفت اگر خواهی صورت
بمشابه قالب او بتو نمایم تا بواسطه موانست آن ترا تسکین حاصل
شود آن دوست رضا داده ابلیس صورتی ساخت بر هیأت ادریس و چون

محب قدیم

محب قدیم آن صورت را ملاحظه نمود غم و اندوه او کمتر شد و آن صورت را
در خانه چنان مضبوط ساخت که نظر هیچ احدی بروی نیفتاد و در صباح و
شام بمشاهده آن زنگار غم از آینه ضمیر زدودی اتفاقا آن شخص در خانه
خویش بعلت فجاه در گذشت و چون مردم چند روز او را ندیدند بمنزل
وی آمده در باز کردند و آن مرد را مرده یافتند با صنمی دران خانه خلق از دیدن
صورت تعجب بسیار کردند و درین اثنا ابلیس بصورت انسان در میان
ایشان حاضر شده گفت که ادریس و این مرد که یار او بود این صورت
را که خدای زمین است می پرستیدند و ازین جهت دعای ایشان مستجاب
میشد و اغوای ابلیس در خلایق اثر کرده هر کس مشابهه آن صنم بت
تراشیده بعبادت آن مشغول شده کیش بت پرستی در جهان شایع
گشت و طایفهٔ گفته اند که ابتداء بت پرستی از آن وقت پیدا شد که چون آدم وفات یافت
ذریت آدم جسد او را در تابوتی محفوظ کرده در اطراف با خود همراه می
بردند و بنا بر وصیت آدم نمی گذاشتند که چشم قابیل و اولاد او بران
افتد و شیطان از اجال اضلال پیدا شده نزد قابیل و فرزندان او رفت
و گفت اگر مصلحت دانید برای شما صورتی سازم بشبه آدم که دایم
همراه شما باشد ایشان این صورت را قبول فرموده شیطان چنانچه
وعده کرده بود صورتی ترتیب داد و اولاد قابیل آنرا در تابوتی نهاده
در سفر و حضر همراه خود داشتند و بطول زمان هر قومی برای خود مثل
آن صورتی ساختند و بعد از امتداد ایام و انقضای شهور و اعوام
آنها را پرستیدن گرفتند و گروهی گویند که بعد از وفات ادریس جمعی
صلحای مستجاب الدعوة بودند مسمی به وُدّ و سُواع و یغوث و یعوق
و نسر هرگاه که یکی از انها برحمت حق پیوستی متعلقان آن شخص جهت
تسکین خاطر حزین خویش تمثالی بر مثال او می ساختند و در خانه

بعد از فوت آدم و قبل از ظهور ادریس

تبان

انها

نگاه میداشتند و چون ایام حیات اوایل انقراض یافت شیطان با اولاد
و احفاد ایشان گفت که این اصنام آلهٔ اند سزای پرستش ایشان قول
شیطان را قبول کرده بعبادت اصنام اشتغال نمودند و این در طوفان
نوح مفقود گشته ابلیس بعد از ان همه را پیدا کرد و هر یک را بقبیلهٔ داد
تا معبود خود ساختند وَدّ را به بنی کلب و سُواع را بهذیل داد یغوث را بمذحج
و یعوق را بقضاعه و نسر را بحمیر پیش کش کرد و این رسم مذموم تا
زمان ارتفاع اعلام اسلام استمرار یافت و در ابتدای عبادت نیران
نیز اقوال مختلفه وارد شده یکی انست که در قصهٔ قابیل مذکور شد و قومی
گفته اند که رسم آتش پرستی در زمان ابراهیم علیه السلام ظاهر گشت
چه شیطان در خاطرها القا کرد که عدم احراق نار ابراهیم را بنا بران
بود که او آتش می پرستید و عقیدهٔ طایفهٔ انست که چون ایزد تعالی
و تقدس هر دم بلسان رسل تخویف بنار کرد شیطان ایشانرا گفت
باید که عبادت آتش بجای آرید تا در قیامت شمارا نسوزد و ازین تقریر
معلوم نمیگردد که این مذهب مذموم در کدام زمان پیدا شده و طایفهٔ
گویند که چون زردشت در زمان گشتاسب دعوی نبوت کرد کتابی ساخته
زند نام کرد که هر که بدان اعتقاد کند اورا زندیق گویند خلایق را بعبادت
نار تحریص نموده گفت که هر که در دارِ دنیا عبادت آتش بجای آرد در
آن جهان حق عز اسمه بدان عذاب نفرماید ذکر هاروت و ماروت بعضی گفته اند
از اصحاب اخبار که چون ادریس علیه السلام بمنقبت مضمون کریمه
و رفعناه مکانا علیا فایز شد و در عالم بالا مصاحب گشت ملایکه
اورا قیاس بآدم کرده گفتند این خاطی بن خاطی در میان طایفهٔ که
هرگز عصیان از ایشان در وجود نیامده جه میکند حکیم علی الاطلاق این
سخن را از فرشتگان نه پسندیده خطاب عتاب کرد که اگر شما بمنزلهٔ

ایشان

ایشان باشید هر آینه از شما نیز عصیان صادر گردد و بنا بر انکه حقیقت این سخن
مشاهدهٔ ملای اعلی شود حکم فرمود که اختیار کنید از خیار قوم خود جمعی را که
بمهمی نامزد فرمایم مقیمان عالم علوی سه تن از افاضل قوم خود انتخاب
کردند عزا و عزایا و عزازیل آنگاه حضرت عزت امر فرمود که این سه نفر بزمین
فرود آیند و در میان بنی آدم بحکومت بر وجهی که مقتضی عدالت باشد قیام
نمایند و در اکل و شرب و شهوات مشارک ایشان باشند و فرشتگان
مذکور را امر فرمود بعبادت خویش و نهی کرد از قتل بغیر حق و شرب خمر
و ارتکاب زنا ملایکهٔ ثلثه مجموع را قبول نموده بزمین فرود آمدند و با بنی آدم
اختلاط آغاز نهاده روز بامر حکومت اشتغال مینمودند و شب بآسمان
میرفتند و در سماء ذات ممات بشریت از ایشان زایل شده چون بزمین
نزول میکردند بصفات انسانی متصف میگشتند یکی ازین سه ملک تصور
فتنه کرده از حکومت و ریاست استغفار نموده و مسئول او بعز قبول
مقرون شده بآسمان رفت و در حظایر قدس قرار گرفت و آن دو عزیز
دیگر ملقب بهاروت و ماروت همچنان در مسند ایالت متمکن بودند و
بامر حکومت مشغول که در خلال این احوال روزی عورتی جمیله که در
حسن و ملاحت فتنهٔ دوران بود و از العزلی زهره و بسریانی ناهید و
بفارسی بیدخت میگفتند جهت مهمی بنزد این دو فرشته آمد و ایشان
چون زهره را در غایت زیبائی یافتند باختلاط و مصاحبت او مایل و راغب
شده از یکدیگر نهان داشتند و مقام و منزل اورا استفسار نموده
گفتند تو بخانهٔ خود مراجعت نمای تا که در مهم تو بعد از اهتمام بجای آریم
زهره بمنزل خود رفته هاروت و ماروت بعد از انکه از مجلس حکم بر
خاستند هر دو پنهان از هم بوثاق زهره شتافتند و بر در خانهٔ زهره
همدیگر را دیده بحسب ضرورت مافی الضمیر خود را اعلام یکدیگر نمودند

بنی کعب

عزا و عزایا و عزازیل که عزازیل ابلیس است

تامل ترا ابطا

آنگاه از زهره اجازت دخول طلبیده بعد از رخصت بمسکن او در آمدند و
باظهار تعلق و تعشق بدو تقرب نمودند زهره گفت دین شما مخالف کیش
منست تا صنم مرا سجده نکنید مطاوعت شما ننمایم فرشتگان گفتند این
فعل نامناسب از ما وجود نخواهد گرفت چه حق عز و علا از معاصی شرک
را نمی آمرزد زهره گفت اگر بت مرا سجده نمیکنند اسم اعظم را که ببرکت
آن شما را بر آسمان عروج میسر است تعلیم کنید ایشان ازین معنی
نیز امتناع نموده زهره گفت کنیزکی خوب صورت دارم او را عوض
خود بشما دهم ایشان گفتند مطلوب ما توئی ع پری بدل چگونه کنیزکی بدل
زهره گفت مقداری شراب صافی مهیاست آنرا بادی در کشید تا بمقتضی
رای شما عمل نمایم هاروت و ماروت گفتند این صورت از همه آسان
تراست چون قدحی چند تجرع کردند در غلیان سکر انچه مسؤل زهره بود
از تعظیم بت و تعلیم اسم اعظم بجای آوردند درین حال شخصی بمقام
زهره آمده از حال ایشان وقوف یافت زهره با فرشتگان گفت این
شخص بر فضایح اعمال شما مطلع شد اولی آن مینماید که او را بقتل
آرید تا شما را نزد خلایق رسوا نکند هاروت و ماروت از سر مستی بر حالت
سر آن بیچاره را از تن جدا کردند و زهره بقوت اسم اعظم که از ایشان
آموخته بود بر آسمان رفت و بعد از صدور این افعال سیئه از هاروت
و ماروت بادشاه علی الاطلاق با ملائکه خطاب فرمود که ملاحظه حال
کسانی نمائید که مختار شما بودند ملائکه گفتند یاربنا انت اعلم بعبادک
و چون هاروت و ماروت از خواب مستی در آمدند بهلاک خود متیقن
گشته گریه آغاز کردند درین حالت جبرئیل امین از نزد جبار منتقم
رسید و در گریه با ایشان موافقت کرده گفت باری سبحانه و
تعالی شما را مخیر گردانیده میان عذاب دنیا و عقاب آخرت ایشان

در جواب گفتند عذاب دنیا منقطع و زایل و عقاب آخرت دایم و لازم
است لاجرم عذاب این عالم اختیار کرده ایشانرا در غار جبل بابل
سرنگون در آویختند و در طرف النهار امر الهی بتعذیب ایشان صادر شد
تا قیام ساعت بدین وطیره خواهند بود و اشد و اصعب عذاب ملکین
آنست که گاهی چنان مغلوب شهوت میگردند که مزیدی بران متصور
نیست منقول است که جبرئیل علیه السلام ایشانرا کلمه تلقین کرده
که در وقت هیجان شهوت آن کلمه را گفته فی الجمله تسکین می یابند در
بعضی از تواریخ منسطور است که شخصی در علم سحر مهارتی پیدا کرده
بود چون وفات کرد پسرش را هوس تعلیم این علم دامن گیر شد
او را به پیری ساحر دلالت کردند آن جوان پیش پیر رفته حال خود را
برو عرض کرد پیر گفت تا با هاروت و ماروت ملاقات نمی شود علم سحر
کمال نمی یابد آنگاه پیر جوانرا همراه گروه بغاری برده که در میان کوه
کوه بود و با جوان گفت باید که نام خداوند تعالی بزبان تو نزد
هاروت و ماروت جاری نگردد جوان قبول نموده پیر او را اشارت
کرد تا در غار در آمد جوان قریب بهفصد زینه طی کرد آوازی منکر
بگوشش رسیده درین اثنا چشم او بر دو شخص هولناک افتاد که ایشانرا
بردار کرده
سرنگون آویخته بودند و چشمهای ایشان بر مثال مشاعل افروخته
در نظر او آمده عنان تمالک از دست جوان رفت و گفت لا اله الا الله
محمد رسول الله ملکین از استماع این سخن بر خود لرزیده گفتند
ای جوان مدتیست که این کلمه بگوش ما نرسیده مگر اکنون اهل
زمین این کلمه را میگویند جوان گفت آری ایشان او را مرحبا گفتند
و پرسیدند که سبب آمدن تو چیست جوان صورت حال را معروض
گردانید فرشتگان او را نصیحت کرده از تعلم سحر مانع آمدند و با او

کفتند فرح ما نزدیک آمد زیراکه قیامت قریب کشت وجوان نصیحت قبول
کرده از ان مقام نادم وتایب مراجعت نمود وبنابر غرایب این حکایت
تقریر تطویل انجامید والسلام **ذکر نوح النبی علیه السلام** راویان اخبار
درنام پدر نوح علیه السلام اختلاف دارند بعضی ملک کویند وطایفه لمکان
ولامک ولامخ نیز کفته اند بعد از وفات آدم علیه السلام به صد وبیست
وشش سال بطالع اسد تولد کشت ودر سبب تسمیه او بنوح اقوال مختلف
استماع افتاده از ان جمله یکی آنکه بعد از تسکین طوفان شیطان
به نزد او آمده کفت یا نبی الله جهت من کاری کرده وحمی ساخته که
بسالها دراز من با اعوان یا عدو الله ابلیس کفت دعا کردی تا حق
تعالی همه کافران را بیکبار هلاک کردانید وبدوزخ فرستاد نوح از ان
دعا پشیمان شده کفت کاش بر ایذای ایشان صبر نمودمی وبعد از ان
متاسف کشته چندان زاری ونوحه کرد که مسمی بنوح کشت واهل
فضیلت این وجه را در کتب خویش آورده اند ودر حین تحریر این
سخن شبهه روی داده قلم به ثبت آن جرات نمود وشبهه آنست
که ارباب عربیت اتفاق دارند که نوح لفظ عجمی است ونوحه کلام عربی
واز اشتقاق نوح از نوحه لازم می آید که نوح از کلمات عرب باشد
نه از الفاظ عجم والله تعالی بدفعها اعلم وجمعی نام مبارکش را
ساکن خوانند وبعضی ساکب وسکب نیز کفته اند ونوح علیه
السلام بقول مشهور اول اولو العزم است چه اولو العزم هم
باین قول پیغمبری را کویند که شریعت او ناسخ شریعت سابق باشد
وآنحضرت بعد از بعثت قلم نسخ بر احکام صحف آدم کشید منقولست
که بعد از رفع ادریس علیه السلام در عالم کون وفساد فسق شیوع
یافت شیوه تمرد وعصیان عموم پذیرفت وبنابر اصلاح حال عالمیان

[margin: وانصار از زیان با اعوان عاجز بودم نوح کفت آن کدام است]

[margin: غلط غربیت]

وانتظام

وانتظام کار ایشان نوح علیه السلام بعد از انقضای دویست وپنجاه
سال از ایام حیات مبعوث کشت ومورخان بسی بیشتر از دویست
وپنجاه سال وبسیار کمتر ازین نیز کفته اند چنانچه در ذیل این قصه
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی واین معنی مخفی نماند که ارسال
رسل ووضع شرایع مبنی است بر مصالح عباد وتخلص ایشان از
عقوبت وندامت در معاد در روز میعاد والا سه که جمله کاینات
کافر کردند بر دامن کبریایش نشیند کرده وبالجمله در تاریخ طبری
کوید که باری سبحانه وتعالی اورا بضحاک واتباعش که عبده اصنام
بودند فرستاد ودر نظام التواریخ قاضی بیضاوی آورده که ابراهیم
علیه السلام در عصر ضحاک مبعوث کشت وقول اخیر بصحت اقرب
است چه بقول اصح کیومرث نبیره نوح است وضحاک بعد از چند قرن
بر جمشید که از اسباط کیومرث بود خروج کرد ودر بعضی نسخ مذکور است
که حق عز وعلا اورا باولاد قابیل که جمیع افعال شنیعه واعمال قبیحه از
ایشان صدور می یافت ارسال نمود وکویند اول پیغمبری بود که قوم
را بر کفر بیم کرد ونخستین رسول است که امت بدعای وی هلاک کشتند
واول کسی که در نشاه ثانیه بعد از حضرت ختمی پناه سر از خاک بر
دارد وی خواهد بود وهیچ پیغمبر برابر او زندکانی نیافت وچون
قامت قابلیت نوح علیه السلام بخلعت رسالت مشرف شد
وحضرت عزت اورا بدعوت عالمیان مبعوث کردانید او بمراسم
ارشاد وهدایت هزار کم پنجاه سال اشتغال نموده فوجی قلیل بدو
ایمان آوردند ودر اوان دعوت ورسالت الم بسیار از کفره فجره بوی
میرسید وآن حضرت دوان اذیت وبلیت صبر فرموده زبان مبارک بدعای
اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون میکشود وهرچند او سداد وصلاح

[margin: ظاهر پنجاه کم هزار سال]

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Mr Khvnd, Muhammad ibn Khvandshh1433-1498.

Title:
Ravzat al-saf [vol.1]

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23333

File Description:
Part 1